

در سال (۵۸۳هـ) سلطان معزالدین محمد سام غوری خسرو را در لاهور گرفته و به قلعه بلروان غرجهستان محبوس کرده ، و بسال (۵۸۷هـ) اورا بکشتند و دودمان غزنویان آل سبکتکین بروی ختم شد.

دولت غزنویان در افغانستان و ایران و هندوستان و ماوراءالنهر از سواحل دجله تا کنگمدت دو نیم قرن دوام کرد ، و غزنه و بلخ و لاهور و بست پایتخت های ایشان بود . درین عصر مدنیت اسلامی و زبان دری ترقی زیادی کرد ، دین اسلام در مملکت رواج کامل یافت ، و هند هم بنور آن روشن گردید ، و آثار دیانت و حکومت کابل شاهی از شرق مملکت نابود شد . و وزرای معروف غزنویان ابوالعباس اسفراینی ، احمد بن حسن میمندی ، حسن بن محمد میکالی ، خواجه عبدالصمد ، خواجه طاهر مستوفی و غیره بودند . و بلاد افغانستان و هندوستان و ماوراءالنهر و ایران آبادان و تجارت بارونق بود . از علما و نویسندگان معروف البیرونی ابن سینا ، ابوالفتح بستنی ، ثعالبی ، عبدالجبار العتبی ، بونصر مشکان ابوالفضل بیسقی ، نصرالله صاحب کلیله و دمنه ، ابو منصور موفق هروی نویسندۀ کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ، عبدالحی گردیزی ، فخر مدبر مبارکشاه نویسندۀ آداب الحرب و الشجاعه ، ابوالحسن هجویری غزنوی صوفی معروف نویسندۀ کشف المحجوب است .

واژ شعرا : فردوسی - فرخی - عنصری - عسجدی - منوچهری - سنائی - مسعود سعد سلمان - ناصر خسرو - اسدی طوسی - سیدحسین غزنوی - ابوالفرج رونی - سختاری غزنوی مشاهیر این عصراند .

دربار غزنویان در آسیا پرورشگاه شعرا و علما و ارباب فن بود ، خود سلطان محمود پادشاه عالم و ادیب پرور بود ، برخی از علماء کتابی را در فقه بوی نسبت میدهند و از اشعار او قطعاتی را نقل میکنند در عصر غزنویان صنایع نفیسه و فن عمران نیز ترقی شایانی کرده بود ، اگرچه هجوم تاتار تمام بقایای صنعت را در شهر های بزرگ افغانستان از بین برد ، ولی از صنعت عمران و سنگرashi و خطاطی قبر های سبکتکین و سلطان محمود و دومنار غزنی و بقایای قصر مسعود سوم از دستبرد روزگار در غزنی باقی مانده است ، و از بقایای آثار لشکرگاه شهر بست که در سال ۱۹۵۰ از طرف باستان شناسان فرانسوی در افغانستان حفاری شده ، آثار هنری و نقاشی های رنگین را بردیوار های آن یافته اند ، که طراوت صنایع و هنر دوره غزنوی ازان ظاهر میشود .

در دوره غزنوی اداره مملکت در ولایات بدریعه حکمرانانی میشد که

از دربار سلاطین غزنی برای امور ملکی و لشکری از سپه سالاران و حاجیان بزرگ در بار و یا شهزادگان و اقارب شاه گماشته میشدند ، در مرکز سلطنت غزنی بقول بیسقی یکنفر وزیر دیوان و خواجه بزرگ (بھیث وزیر مالیه و صدراعظم) میبود و دیوان عرض (امور وزارت حرب در تحت امر سپه سالار) و دیوان رسالت کار های دفتر تحریرات سلطنت را در تحت امر دبیر بزرگ - و دیوان وکالت در تحت امر حاجب بزرگ و ظایف وزارت در بار ایفا کردند . و هکذا در دربار سلطنت بزرگانی بنام (ندیم) وزیر و خازن و کوتوال میبودند ، چون مملکت بحرکز خود وصل شده و امنیت هم حاصل بود ، لهذا وفور مالیات دولتی یقینی است ، و از قراریکه بقول مورخان اوائل دوره عباسی مالیات خراسان را بصورت متوسط در حدود (۴۵) ملیون تخمین کردیم اکنون هم میتوانیم به همین مقیاس عایدات تمام خراسان و ولایت های غزنه و زابل و طخارستان و پشاور و لاهور و ملتان و سند و ماوراءالنهر و خوارزم را بخزانۀ دولت غزنی زیادۀ از صد ملیون درهم تخمین کنیم . البته مقدار عظیم غنائم و جواهر و طلا که در جنگهای هندوستان بدست می آمد ، ازین حساب مستثنی است . صاحب برید (بوسته) و دیوان آنها (جاسوسی) و سالار (لشکردار) و کوتوال (افسر پلیس و حافظ قلعه شهر) در اکثر شهر های بزرگ و ظایف حکومتی را اجراء میکردند ، و امور عدلیه بقاضی شرع مفوض بود چنانچه در عصر محمود قاضی ابوالحسن بن قاضی ابو محمد الفزّاری از پارس برسولی غزنه آمد ، و سلطان او را بسبب مقام علمی و ورع او نگهداشت ، وقضاء غزنه بدو داد ، احفاد او مدت ها دران پایتخت قاضی بودند اما روابط سیاسی غزنویان همواره با دربار خلافت بغداد و خوانین ماوراءالنهر دوستانه بود و همواره رسل (سفرا) خلافت و امرای ماوراءالنهر و چین بدربار سلاطین غزنه می آمدند ، و از طرف رسولدار (رئیس تشریفات) بکمال احتشام پذیرائی میشدند . در مأمورین دولت غزنوی تمام مردم ما تحت سلطنت غزنوی شامل بودند ، و حتی در جمله بزرگترین رجال لشکری و منصبداران نظامی دژ بار غزنه هندوان نیز موجود بودند ، و افغانان در لشکر غزنه به تعداد کثیر وجود داشتند ، که در فتوحات هند بهره بزرگ میگرفتند .

شاهان غزنه :

* ۱- امیر البتگین (۳۵۱-۳۵۲هـ)

۲- امیر اسحاق بن البتگین (۳۵۲-۳۵۵هـ)

نفوذ سلجوقیان و خوارزم شاهیان و مختصری از زملوک سیستان

(۴۲۹-۶۳۲هـ)

سلجوقیان طایفه‌ئی بودند از ترکمان شمال سیحون و دریاچه اوال، که در عصر سامانیان بماوراء النهر و نور شمالی بخارا (اکنون نورانا) آمده و قبول اسلام نموده بودند، چون شغل شان کله داری بود بغرض یافتن مراتع در گردش بودند، رئیس یک طایفه شان درجند، سلجوقی پسر توقاق یا یقاق تیموز چهار پسر داشت: بیغوراسلان مشهور به اسرائیل، و میکائیل و یونس و موسی:

سلطان محمود سوم چهار هزار خانواده طایفه سلجوق را از جیحون گذرانیده و در خراسان تا نساپور چرا خورداد، و پسر سلجوق اسرائیل را که بقول منهاج سراج برق جهنده و شیردمنده را مانست، در کالنجر هند محبوس کرد (حدود ۴۱۶هـ = ۱۰۲۵م) ولی پسران میکائیل: طغرل بیگ و داؤد و چغری بیگ بزودی قبایل خود را فراهم آورده و خراسان را تا غزنی و سیستان و بلخ و نساپور و کرمان بدست آوردند، طغرل (۴۲۹-۴۵۵هـ) بشرحیکه در احوال مسعود غزنوی گفته شده، در جنگ دندانقان، سلطان مسعود را بشکست، و در سال (۴۲۹هـ = ۱۰۳۷م) در نساپور تاج شاهی بر سر نهاد و برادر خود بیغورابه حکمداری افغانستان غربی و پوشنج و هرات و سیستان گماشت وی در (۴۳۲هـ) تاپست پیشرفت، و برادرانش داؤد و چغری بیگ صفحات شمالی افغانستان را از مرو و سرخس تا بلخ و شبورقان گرفته، و در علیاباد بلخ از لشکر سلطان مسعود شکست خوردند، ولی بعد از آن در جنگ دندانقان (۴۳۱هـ) تمام قوای سلجوقیه به مسعود شکست آخرین دادند، و داؤد نفوذ خود را جنوباً تا سیستان و شمالاً تا بلخ و طخارستان بسط داد، اگرچه سلطان مودود از غزنه و زیر خود عبدالرزاق پسر احمد میبندی را بچنگ سلاجقه در سیستان فرستاد (حدود ۴۴۰هـ = ۱۰۴۸م) ولی کاری پیش نبرد، و الپ ارسلان پسر چغری بیگ (۴۵۵-۴۶۵هـ = ۱۰۶۳-۱۰۷۲م) طخارستان و بلخ و ترمذ و قبادیان روخش و ولوالج را بدست داشت، خودوی و ملکشاه فرزندش (۴۶۵-۴۸۵هـ = ۱۰۷۲-۱۰۹۲م) با سلطان ابراهیم غزنوی روابط دوستانه را حفظ کردند و زابلستان و کابل را تالاهور بدولت غزنوی واگذاشتند، درینوقت تکش برادر ملکشاه در بلخ بغاوت کرد، و ملکشاه او را بسال (۴۷۷هـ) در ترمذ بدست آورده و کور ساخت، فرزند ملکشاه سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲هـ = ۱۱۱۷-۱۱۵۷م) که از شاهان معروف دودمان سلجوقیانست بشرحیکه در احوال غزنویان گذشت، بهرامشاه غزنوی را در مقابل ارسلان شاه

۳- امیر بلکاتگین (۳۵۵-۳۶۵هـ)

۴- امیر پیری تکین (۳۶۵-۳۶۶هـ)

* ۵- امیر سبکتگین (۳۸۷-۳۸۸هـ)

* ۶- امیر اسماعیل بن سبکتگین (۳۸۷هـ)

* ۷- سلطان محمود بن سبکتگین (۳۸۷-۴۲۱هـ)

* ۸- امیر محمد بن محمود (۴۲۱هـ)

* ۹- سلطان مسعود بن محمود ۴۲۱ - ۴۳۲هـ

* ۱۰- محمد دفعه دوم (۴۳۲هـ)

* ۱۱- سلطان مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۱هـ)

* ۱۲- مسعود ثانی بن مودود (۴۴۱هـ)

* ۱۳- علی بن مسعود اول (۴۴۱هـ)

* ۱۴- عبدالرشید بن محمود (۴۴۱-۴۴۴هـ)

* ۱۵- طغرل (بنده محمود) (۴۴۴هـ)

* ۱۶- فرخزاد بن مسعود اول (۴۴۴-۴۵۱هـ)

* ۱۷- سلطان ابراهیم بن مسعود اول (۴۵۱-۴۹۲هـ)

* ۱۸- علاءالدین مسعود سوم (۴۹۲-۵۰۹هـ)

* ۱۹- شیر زاد بن مسعود سوم (۵۰۹هـ)

* ۲۰- ارسلان شاه بن مسعود سوم (۵۰۹-۵۱۱هـ)

* ۲۱- بهرامشاه بن مسعود سوم (۵۱۱-۵۵۲هـ)

* ۲۲- خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷هـ)

* ۲۳- خسرو ملک بن خسرو شاه (۵۵۷-۵۸۳هـ)

(به شجره نمبر ۵۱ رجوع شود) و نقشه ۴۹

مآخذ: تاریخ سیستان - بیهقی - طبقات ناصری - ابن اثیر - طبقات سلاطین اسلام - گردیزی - العتبی - باول هورق مختصر تاریخ ایران آداب الحرب - دائرة المعارف اسلامی تاریخ ایران رازی - راهنمای افغانستان سیاست نامه - ابن خلکان - ابن خلدون - تجارب الامم - فرشته - روضة الصفا - حبيب السیر - تاریخ گزیده - مجمل التواریخ و القصص - تاریخ الاسلام السياسي - تاریخ الاسلام ذهبی - مجله آریانا - لباب الالباب - معجم الانساب زمباور - پنهانها از سراولف کیرو - اخبار الدولة السلجوقیه راحة الصدور - افغانستان بعد از اسلام جلد اول - مادر زبان دری - فتوح السلاطین - غزنویان بوسورت.

امداد نموده، و او را در تحت حمایت خود، شاه غزنه تالاهور ساخت (۵۱۱هـ) و گویا با لواسطه سرحدات مملکت سنجری تالاهور رسید کذلک سلطان سنجر را بشرحیکه در احوال غوریان خواهیم داد، با سلطان علاءالدین حسین جهانسوز غوری در جبال هرات بموضع سه گوشه ناب مصاف افتاد و علاءالدین را گرفته و واپس بملک غور فرستاد، حدود (۱۱۵۵هـ) بعد ازان قبایل نیم وحشی قراخانیان و غزان از کوهسار وسطایشیاخروج کرد و دولت سنجری را از بین بردند (حدود ۵۵۲هـ) و بر صفحات افغانستان تا غزنی و زابل و سیستان بتاختند، و خسرو شاه غزنوی را بلاهور عقب راندند، ولی فساد غزبزدی از طرف غوریان و خوارزم شاهیان فرو نشست و خانواده خوارزم شاهی نیز در عصر سلجوقیان بر خراسان و حصص شمالی و غرب افغانستان دست یافتند که شرح ایشان در آینده می آید.

واقعه بزرگی که در عصر خوارزمیان واقع شد، آویزش خوارزمشاهیان است با دودمان غوری که مدتها در غور و بامیان به آزادی حکم میراندند، بشرحیکه در احوال غوریان و خوارزمیان خواهد آمد، علاءالدین محمد در حدود (۶۱۱هـ - ۱۲۱۴م) غور و فیروز کوه و هرات را تا غزنین بدست آورده، و خانواده غوری را از غور برانداخت، و بعد ازان سلطان جلالالدین آخرین پادشاه خوارزمیان را با لشکر چنگیز در افغانستان جنگها واقع شد، که در قسمت مابعد به آن تفصیل داده میشود. درینوقت مملکت افغانستان بچهار حصه تقسیم بود: ولایات شمالی از تخارستان تا مرو مستقیماً بدربار سنجری و سلجوقی مربوط بود، سرزمین غورو بامیان و گوزگانان تا حدود هرات بدودمان غوریان تعلق داشت.

ولایت زابل از مجاری هلمند تا غزنه و کابل و ننگرهار تا پشاور و لاهور ازان آل محمود غزنوی بود. ولایت سیستان از بست وزمینداور تا زرنج و فراه و نیه بملوک سیستان مربوط بود، که این ملوک با سلجوقیان و غوریان و غزنویان و حتی با چنگیز یان نیز روابط حسنه را حفظ میکردند و از بقایای صفاریان و امرای بومی نیمروز بودند که تفصیل نامهای ایشان در مبحث صفاریان گذشت و نیز ملوک آل کرت که شرح شان خواهد آمد، بامتساجمین تاتاری ساخته و هرات و سیستان را بدست داشتند. از بقایای ملوک سیستان و صفاریان چنانچه در مبحث صفاریان گفتیم: ملک تاج الدین بود (حدود ۴۸۲هـ) از نسل این شخص در سیستان تا مدت هزار سال امرائی باقیمانده بودند که بقول ریودرسنه (۱۰۲۸هـ) ملک

جلالالدین محمود خان امیر سیستان به (۱۶) پشت بصر و لیت صفاری میرسید، و هم شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد که تاریخ صفاریان را از زمان قدیم تا عصر خود بنام کتاب احیاءالملوک نوشته است بصفاریان منتسب بود.

مآخذ: طبقات ناصری - اخبارالدولة السلجوقیه - لب التواریخ - تاریخ سیستان - ابن اثیر تاریخ مختصر ایران پاول هورن - دول اسلامیه خلیل ادهم - معجم الانساب زمباور - راحة الصدور. (به شجره نمبر ۵۲ رجوع شود).

غوریان

(۴۰-۶۱۲هـ)

سوریان طایفه ئی بودند از افغانان خراسان و غور که تاکنون هم بنام (زوری) در بادغیس هرات در حدود زور آباد (زور ابدیاقوت) شمال غرب هرات موجودند، در دوره قبل الاسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بلقب غرشاه (غردر پنبتو = کوه) یاد میشدند و منسوبند به شخصیت افسانوی قدیم ضحاک فردوسی (در منابع پشتو بحواله تاریخ سوری سهاک، در طبری والبیرونی و ابن بلخی: بیوراسپ ازدهاق - در مسعودی دهاک) که بقول طبری شکل معرب آن ازدهاق است (اوستا: دهاک = اژی دهاک = اژدها فارسی - اژدها پنبتو) و اعلام خراسانی مانند ضحاک (حدود ۴۰۰) اسم پدر عبدالحی گردیزی نویسنده زین الاخبار و ضحاک شیبانی (حدود ۲۸۷هـ) فقیه ظاهری و ضحاک شهری نزدیک بامیان و سهاکا (قبیله معروف آریائی قدیم که سکستان بنام شانست) و سهاک (صورت مفغن آن) و سهاکزی که نامهای اعلام و قبایل افغان است و انمود میکنند که این نام ریشه قدیمی در اعلام افغانستان قدیم دارد. دیگر از اعلام این دودمان بسطام (صورت معرب گستهم = وستهم بمعنی پهلوان) است که فردوسی هم از ذکر او دارد. این شخص در شغنان و بامیان و تخارستان و غور حکمرانی کرد، و بعد ازان امیرسور وسام سپه سالار دو برادر از همین طایفه در غور دست داشتند و امرای اقوام سوری منسوب بدین نامند، که فردوسی و مورخین دیگر ماهوی سوری نژاد، و بلاذری جبل زوروبت معروف آنرا که هیون تسنگ در (۶۰۳ع) بنام (شونا) دیده بود ذکر میکنند، و ابن فندق در تاریخ بیسق نیز از سوری عمید خراسان در عصر سلطان مسعود ذکری دارد و در ازمنه بعد شیر شاه سوری معروف نیز ازین قبیله افغانی در هند برخاست.

یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب بن خرنک است که بروایت منهاج سراج بحواله کتاب نسب نامه فخرالدین مبارکشاه معاصر حضرت علی (رض) بود و بردست آنحضرت ایمان آورد، و از عهد و لوای بستند و هر که از ان خاندان به تخت نشست، آن عهد و لوای علی (رض) بدو دادندی، و این اولین حکمدار غوریست که در دوره اسلامی ازو خبری داریم، و امیر پولاد غوری یکی از فرزندان او بود، که اطراف جبال غوزدر تصرف داشت، و نام پدران خود را احیاء کرد، و چون صاحب الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد، امیر پولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد، و در تقویت آل عباس آثار بسیار نمود، و مرکز حکمداری امیر پولاد مندیش غور بود، و بر تمام جبال غور و مضافات آن حکم میراند (حدود ۱۳۰ هـ ۷۴۷ م) یکنفر فرزند امیر پولاد را که امیر کرور نام داشت از روی عنعنه مردم قندهار و متن کتاب پته خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بن علی بستنی می شناسیم، که بسال (۱۳۹ هـ ۷۵۶ م) در مندیش غور امیرو ینام (جهان پهلوان) که از القاب پهلوانان فردوسی است شهرت داشت، وی بر بالستان (والستان شمال قندهار) و خیسار و تمران و برکوشک (قلاع معروف غور) تصرف داشت، و پهلوانی بود که با ۱۰ تن میجنگید، و بدین سبب اورا کرور (در پشتو بمعنی محکم و سخت) میخواندند، اقتدار این دودمان تا زمیند اوربست و والستان میرسید، وی نیز در جنگهای انقلاب خلافت از دودمان اموی بعباسی با ابومسلم همراه بود، و پته خزانه یک حماسه پشتوی او را بحواله تاریخ سوری نقل کرده، و او رادارای کلام متین میخواند، در این حماسه قدیم خود امیر کرور جهان پهلوان، احاطه حکومت خود را از مرو و هرات تاجروم (گرمسیر) و غرچ و تخار می شمارد و گوید که زرنج (سیستان) را بتیغ تیز کشودم. این شعر حماسی او از قدیمترین آثار حماسی پښتو و خراسانست و از روحیه قوی و غرور ملی و جهانگیری و جهانکشانئی او حکایه میکند، و الفاظ و کلماتی دارد که اکنون در زبان پښتو زنده و مستعمل نیست.

امیر کرور بسال (۱۵۴ هـ = ۸۰۰ م) در جنگهای پوشنگ (غرب هرات) کشته شد و امیر ناصر فرزندش بعد از وی بر غور و بست و زمیند اور حکم راند (حدود ۱۶۰ هـ ۷۷۶ م) (برای تفصیل این موضوع دلچسپ تاریخی و لسانی و ادبی به کتاب پته خزانه طبع کابل و جلد دوم تاریخ ادبیات پښتو رجوع شود.)

منهاج سراج بعد از امیر پولاد تا عهد هارون الرشید (حدود ۱۷۰ هـ

۷۸۶ م) ذکری از حکمرانان این دودمان ندارد، و این خلارا خوشبختانه پته خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بستنی پر کرده و از امیر کرور و امیر ناصر با قدری تفصیل ذکر میکند، و بازمنهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی بن نهاران شنسبی یکی از کبار ملوک غور مینویسد، که با یکنفر امیر معاصر غوری شیش بن بهرام بدر بار هارون الرشید رفتند، و امیر بنجی بلقب (قسیم امیر المومنین) بامارت غور، و امیر شیش به پهلوانی لشکر غور شناخته شدند (حدود ۱۷۰ هـ = ۷۸۶ م) امرای غور از نسل همین بنجی و سپه سالاران غور از نژاد شیش اند، که در عصر صفاریان از آل شنسب در مندیش امارت غور به امیر سوری رسیده بود، در حدود (۲۵۳ هـ ۹۶۷ م) طوریکه در احوال صفاریان خواندید، یعقوب صفاری بلاد نیروز و بست و داور را تاتگین آباد و رخج گرفته، امیر آنجا را مستاصل کرد، درینوقت امیر سوری بر جبال غور امیر بود، و هنوز نصف مردم غور مسلمان نبودند، و بعد ازین امیر سبکتگین نیز بر غور حمله ها نمود، که به استقلال دودمان سوری صدمه رسانیده نتوانست و طوریکه در احوال غزنویان خواندید سلطان محمود نیز بر غور تاخت ولی امیر غور که درینوقت محمد سوری بود، گاهی اطاعت کردی و زمانی تمرد ورزیدی، تا سلطان محمود بقول بیسقی بسال (۴۰۵ هـ ۱۰۱۴ م) و بقول ابن اثیر بسال (۴۰۱ هـ) از راه بست و خوابین جنوب غور بالشکرگران بغور آمد، که در مقدمه لشکر اوال توتناش حکمران هرات و ارسلان جاذب حکمران طوس بودند، و امیر محمد را بعد از جنگی که بمدد ده هزار لشکر خود کرد، در قلعه آهنگران محصور داشت. محمد بعد از مدتی از قلعه برآمده و بسطان تسلیم شد، سلطان او را با پسر کهترش شیش بغزنی برد، و در راه بحدود گیلان (نزدیکی غزنه) زهری را که در زیر خاتم خود تعبیه کرده بود خورد و درگذشت، و مذلت اسارت را قبول نکرد.

روایات بومی زبان پشتو که در کتاب پته خزانه بحواله کتب لرغونی پښتانه یعنی افغانان باستانی و تاریخ سوری حفظ شده اجمال تاریخی فوق را تأیید کرده و قصیده مرثیه پښتوی محمد را نیز می آورد، که از طرف شیخ اسعد بن محمد سوری (متوفی ۴۲۵ هـ در بغنیز زمیند اور) سروده شده، و همین شاعر در آهنگران بدر باروی محشور بود. این قصیده که از نظر بلاغت زبان، در اوج فصاحت است دلآوری و عظمت مقام محمد و جنگ آهنگران و گرفتاری او را بدست محمود شرح داده، و او را افتخار دودمان سور میداند، که در راه حفظ آبروی دودمان خود در گذشت، و این

قصیده شیخ اسعد از امهات آثار ادبیه قدیم زبان پشنتو است .

بعد از مرگ محمد از طرف سلطان محمود امیر بوعلی بن محمد سوری در جبال مندیش غور برجای پدر نشست و مطیع سلطان بود . و در غور به بنای مدارس و مساجد و قصر ها پرداخت و شخص علم دوستی بود ، وی تا اواخر عهد محمودی حکمرانی کرد ، ولی در عصر مسعود از حدود (۴۲۵هـ ۱۰۳۳م) عباس بن شیش (برادرزاده بوعلی) برخاسته و عم خود را قید کرد ، و بر تخت شاهی غور نشست . عباس مردی ستمگار و بیباک بود ، و در علم نجوم ذوقی داشت ، در ولایت مندیش در قلعه سنگه رصدگاهی را ساخت . ولی مردم از جور او بدربار سلطان ابراهیم غزنوی نالیدند ، ابراهیم نیز بر غور لشکر کشید ، و امیر عباس را بغزنه زندانی کرد ، و امارت غور را به فرزندش امیر محمد بن عباس که مطیع دربار غزنه و مردی پسندیده سیرت و عالم نواز و عادل بود سپرد (حدود ۴۵۰هـ ۱۰۵۸م) و بعد از محمد فرزندش قطب الدین حسن بن محمد بن عباس که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است بتخت رسید (حدود ۴۶۰هـ ۱۰۶۷م) وی عصات غور را بجنگ مطیع گردانید ، و در جنگی که پیای کوشک و جیرستان (جنوب غربی غزنه) با باغیان کرد کشته شد (حدود ۴۹۳هـ) و پسرش ملک عزالدین حسین بر تخت غور نشست ، وی با دولت سنجری روابط دوستانه داشت ، و پادشاه نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود که هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در سلطنت خود شامل کردند ، و هر یکی بر یک حصه حکم میراند بدین تفصیل:

۱- قطب الدین محمد که رسماً لقب قدیم بومی «غرشاه» را بعربی (ملک الجبال) لقب خود قرار داد ، و قلعه شهر فیروز کوه را تعمیر کرد ، در ولایت ورشاد (ورساد) که قلمرو او بود با برادران خود مناقشتی کرد و بغزنه رفت و درانجا از طرف بهرامشاه غزنوی کشته شد (۱۱۴۶هـ ۵۴۱م) و همین قتل سبب اختلاف دودمان غوری و غزنوی گردید .

۲- بهاءالدین سام در سنگه مندیش غور بود ، چون سلطان سوری بغزنی رفت فیروز کوه رانیز باو گذاشت و در (۱۱۴۹هـ ۵۲۴م) در فیروز کوه بر تخت نشست ، باشاران غرجستان دوستی کرد ، در گرمسیر قصر کجوران (کجران کنونی بین قندهار و غور) و در جبال هرات قلعه شیرسنگ و در غرجستان قلعه بندارو قلعه فیوار میان غرجستان و مادین بنا کرد ، و دختر ملک بدرالدین گیلان (ملکه گیلان) که از نسب شنسبانیان

بود بحباله آورد ، که مادر دو پسر معروف او سلطان معزالدین محمدسام و سلطان غیاث الدین محمد سام باشد . سلطان بهاءالدین بغرض خونخواهی برادر خود سلطان سوری لشکر های جروم و غرجستان فراهم آورده و بر غزنین تاخت ، ولی در گیلان (غزنی) از جهان رفت ، وی در سفر غزنی تخت غور و جبال را به سلطان علاءالدین حسین برادر خود گذاشته بود .

۳- ملک شهاب الدین محمد خرنک بن حسین خطه مادین باو تعلق داشت که ولایتی بود از غور و فرزندش ملک ناصرالدین ابوبکر در حدود (۶۱۸هـ ۱۲۲۱م) بر ولایت گزیو و تمران (شمالی قندهار) حکمران بود ، و بعد از تاختن چنگیز بدلهلی بدربار التتمش بنهند رفت ، و در حدود (۶۲۰هـ) درانجا از جهان در گذشت .

۴- ملک شجاع الدین علی بن حسین که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت ، و بعد از علاءالدین ابوعلی پسرش در غور بجایش نشست ، و در عهد سلطان غیاث الدین خطه غور و بست و وجیر و گرمسیر و درمشان و روزکان و غزنین باو سپرده شد ، و بعد از فتح خراسان در نشاپور حکمران بود ، و سلطان معزالدین او را برده بر غرجستان و زمینداور حکمران گردانید و در (۶۰۱هـ) کاخ جناباد ملاحظه قهستان را فتح کرد ، ولی بعد از شهادت سلطان معزالدین در قلعه اشیار غرجستان محبوس گشت .

۵- علاءالدین حسین بن حسین که در وجیرستان غور حکمران بود ، بعد از انتقال برادر خود سلطان بهاءالدین بر تخت ممالک غور در فیروز کوه نشست ، و لشکرهای غور و غرجستان را فراهم آورده روی بغزنه نهاد . سلطان بهرامشاه از غزنه با لشکر غزنه و هندوستان برآمد ، و از راه گرمسیر و تگین آباد به زمینداور آمد ، علاءالدین که این جنگ را به خونخواهی دو برادر خود میکرد ، در نزدیکی های تگین آباد با لشکر بهرامشاه مصاف داد . و بعد از آن دو بار در حدود غزنه مقاومت غزنیان را شکسته بر پایتخت دولت غزنوی قابض شد (۵۴۵-۵۴۶هـ) وی آتشهر عظیم را بخاک برابر ساخت و سکنه آنرا هشت روز کشتار عام نمود ، و ازانجا روی به بست و زمینداور آورد ، شهر بست را که بعمارات و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود ، نیز تخریب کرد ، و بنا بران به (جهانسوز) معروف شد . وی بعد ازین فتح تخارستان را نیز بدولت غوریه مرکزی ملحق کرد ، و برادر خود فخرالدین سپرد .

علاءالدین بعد ازین بادولت سنجری سلجوقی در آویخت ، سلطان

در جنگ راج در دست بردارید و در آنجا درگذشت (حدود ۱۱۵۵۵۰۰) بعد از پسر
 بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیر و از دربار فیروز کوه و حضرت
 سلطان غیاث الدین نیز برسمیت شناخته شد وی بلخ و چغانیان و خوش
 و جروم (گرمسیر) و بدخشان و جبال سفغان را بدست آورد در جنگ رودبار
 مرو بالشکر غور بدفع سلطان شاه خوارزمشاهی مشارکت کرد و لقب سلطان
 یافت ، و پس از وفات او فرزندش بهاءالدین سام که پادشاه بزرگ
 و علم دوستی بود بر تخت بامیان نشست (۱۱۸۹۵۰۸۷) دربار وی مجمع
 علماء بود ، امام فخرالدین رازی و شیخ الاسلام جلال الدین و رساد و افسح -
 العجم مولانا سراج الدین بدر بار او بودند . سلطنت وی از کشمیر تا
 کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تا قاصی غورو و غرجستان میرسید ، و غورو
 غزنه و بامیان در تحت فرمان او بود . چون سلطان معزالدین بشهادت رسید
 (۶۰۲ هـ ۱۲۰۵ م) امرای مملکت او را به غزنه طلب کردند ، ولی درگیلان
 بعد از ۱۴ سال شاهی از جهان رفت ، و فرزندش جلال الدین علی بجای
 پدر نشست (۶۰۲ هـ ۱۲۰۵ م) و علاءالدین برادر خود را بر تخت غزنه بنشانید .
 چون لشکریان غوری و غز و تاج الدین یلدوز از دره کرمان حدود کورم بر
 علاءالدین تاختند ، بنابراین از بامیان به مدد برادر آمد ، و در غیاب او
 عمش علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد بر تخت بامیان قبضه کرد ،
 و وزارت به صاحب وزیر داد ، ولی جلال الدین بزودی بعد از تصفیة غزنه
 بیامیان آمده عم خود را با وزیر وی بکشت . چون تاج الدین یلدوز دفعه دوم
 بر غزنی حمله کرد ، و لشکریان علاءالدین را در رباط سنقران (سنقران)
 بشکست ، و او را در غزنی حصار داد ، جلال الدین از بامیان بمدد برادر آمد ،
 ولی هر دو برادر بدست یلدوز افتادند ، و واپس بیامیان فرستاده شدند
 و در آنجا درگذشتند (حدود ۶۱۲ هـ ۱۲۱۵ م) این بود مختصری از احوال
 هفت برادر غوری که شهنشاهی غور را تشکیل کردند و بعد از آنها سلطان
 غیاث الدین بن محمد سام بهاءالدین قسیم امیر المومنین که از ملوک بزرگ
 غوریست پادشاه شد ، وی با برادرش معزالدین به امر عم خود علاءالدین
 در قلعه و جیرستان زندانی بود ، ولی سلطان سیف الدین بن علاءالدین
 آنها را رها کرد ، و غیاث الدین در جنگ غزان با وی همراه بود . چون سیف الدین
 بدست سپه سالار خود کشته شد همین سپهسالار شیش لشکر
 غورو و غرجستان را بیاورد و با غیاث الدین بیعت کردند ، و او را بر تخت

سنجر باوی در قصبه ناب هریوار رود مصاف داد و چون مردم از رفتار
 علاءالدین منزعج بودند ، شش هزار سوار لشکریان خلجی و ترک او به
 سنجر تسلیم شدند ، و خود علاءالدین در دست سنجر گرفتار شد ، ولی چون
 سلطان سنجر از دست غزان مضمحل گردید ، علاءالدین را نوازش و امداد
 داده بغور باز فرستاد . وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به
 فیروز کوه آمد ، و چون مردم در غیاب وی ملک ناصر الدین حسین بن
 محمد را از مادین آورده و بر تخت فیروز کوه نشانیده بودند و قتیکه از عودت
 علاءالدین شنیدند ناصر الدین را بکشتند ، و بعلاءالدین تسلیم شدند . وی
 بامیان و تخارستان و بلاد جروم (گرمسیر) و داوروبست و تولک جبال
 هرات و غرجستان و مرغاب را نیز در تحت اطاعت سلطنت غور در آورد
 و رسل ملاحده الموت را نیز به کوهسار غور راه داد ، و در حدود (۵۵۱ هـ
 ۱۱۵۶ م) در سنگه غور از جهان رفت . چون بعد از وی پسرش سیف الدین
 محمد بر تخت فیروز کوه نشست رسل ملاحده را کشتار کرد ، و بدفع
 فتنه غزان که بحدود هرات و قادسی رسیده بودند همت گماشت ، ولی
 زیاده از یکسال زنده نماند ، و در روز جنگ غزان بدست سپهسالار شیش
 غوری کشته شد (حدود ۵۵۸ هـ ۱۱۶۳ م) علاءالدین جهانسوز اولین سلطان
 بزرگ غوریست که مملکت افغانستان را تماماً در تحت اداره واحد در آورد
 و بمرکز فیروز کوه وصل کرد .

۶- سلطان سیف الدین سوری (۵۴۳-۵۴۴ هـ ۱۱۴۸-۱۱۴۹ م) اولین
 پادشاهی است از غوریان که لقب سلطان گرفت ، مرکز شاهی او حصار است
 غور بود . چون برادرش قطب الدین ملک الجبال در غزنی کشته شد
 سلطان سوری با بهرامشاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کور
 دوآبید ، و خود وی بر تخت غزنه نشست ، و غور را به برادر خود سلطان
 بهاءالدین گذاشت ، ولی در موسم زمستان چون علاءالدین حسین برادر
 از غزنی بغور رفت بهرامشاه بالشکر افغان خلجی (غلجی) از طرفش
 بر غزنه تاخت آورد ، و سلطان سوری را با وزیرش سید مجد الدین موسی
 بگرفت و بسربل طاق غزنه بیاویخت ، تا که برادرش جهانسوز بانند
 وی غزنه را ویران کرد .

۷- ملک فخرالدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کار
 غور امیر شد . چون سلطان علاءالدین جهانسوز بعد از فتح غزنه تخارستان
 را نیز منقاد نمود ، ملک فخرالدین مسعود برادر مهتر خود را بر
 حکمران گردانید ، وی جبال سفغان و تخارستان را تا دروازه بلور و

فیروزکوه نشاندهند (۱۱۶۲۵۵۸م) وی برادر خود معزالدین را برتبه
سرجاندار حکمران ولایت استیه و کجوران گردانید ، و ابوالعباس شیش
را که بعد از کشتن سلطان سیف الدین قوتی بهم رسانیده بود بکشت.
درینوقت عم غیاث الدین یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان از
ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاجالدین یلدوز حکمران هرات
امداد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروز کوه حمله آورد ،
و در موضع راغزر مضاف آراستند . ولی پهلوانان غور در مرحله اول ملک
یلدوز هرات را در بین لشکر خودش بکشتند و هراتیان را بیراگندند .
بعد ازان لشکر بلخ را نیز بشکستند و سرقماچ را بریدند ، و به نزد ملک
فخرالدین بامیان فرستادند ، و خود وی را محاصره کردند ، و غیاث الدین
و معزالدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان باز گردانیدند .
سلطان غیاث الدین بعد ازان گرمسیر و زمیندور را بدست آورد ، و
قادس و کالیون و فیوارو سیفروود و غرجستان و طالقان و گرزویان را نیز به
سلطنت غور ضمیمه گردانید ، و برادر خود معزالدین را از جروم (گرمسیر)
و تگین آباد و سیستان بطرف غزنه و زاول و کابل فرستاد ، وی لشکر
غزان را که درینوقت بر غزنه دست یافته بودند بسال (۱۱۷۳۵۶۹م)
از غزنه پسرانند و پایتخت غزنویان را نیز بغورضم کرد ، و بفتح هرات
نیز همت گماشت ، و بهاء الدین طغرل یکی از بندگان سنجر که بر هرات
دست یافته بود از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت ، و هرات درسال
(۵۷۱هـ) و بعد ازان فوشنج در (۱۱۷۷۵۷۳م) ضمیمه مرکز غور شد.
درینوقت ملوک سیستان (که شرح آنها گذشت) نیز انقیاد نمودند ،
و بلاد شمالی مانند تالقان ، اندخود - میمنه - فاریاب - پنجه - مرو
دزق و خلم نیز فتح شدند . چون جلال الدین محمود پسر ایل ارسلان خوارزمشاه
بعدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد ، بنابراین غیاث الدین
بسال (۱۱۹۲۵۸۸م) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکر بامیان
را بقیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را برهنمائی تاج الدین حرب
در رود بار مرو فراهم آورد ، و در سواحل مرغاب خوارزمشاهیان را بشکست
و در (۱۱۹۹۵۹۶م) خراسان را صاف کرده تا نشاپور پیش رفت ، و
آنها بملک ضیاءالدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مروشاهجان را نیز گرفته
و ملک نصیر الدین محمد خرنک را بحکمرانی آن گماشت ، و ایالت سرخس
بتاج الدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد . چون غیاث -
الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از

هندوستان تا عراق و از چین و جیحون . تا دریای هرمز زیر پرچم فیروزکوه
غور درآورد ، و یکانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد ، خلیفه بغداد
الناصر لدین الله نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجدالدین قدوه و ابن
الخطیب را بدربار فیروز کوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت شناخت
و از دربار غور نیز سراج الدین محمد جوزجانی برسم سفارت به بغداد رفت ،
و بدینطور روابط حسنه سیاسی دوشهنشاهی بزرگ فیروز کوه و بغداد
قائم گردید .

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق است ، که
شخصی علم دوست و مهربان و عادل بود . بدرباروی علما و دانشمندان
فراهم بودند ، وی بعمر ۶۳ سالگی در شهر هرات روز ۲۷ جمادی الاولی
(۱۲۰۲۵۹۹م) از جهان رفت ، و در مسجد جامع بزرگ که خودش ساخته
بود مدفون است . و این مسجد تاکنون در شهر هرات باقی است . وی
اولامانند اسلاف خود بر مذهب یحیی محمد کرام سیستانی بود ، ولی بعد ازان
مذهب شافعی را قبول کرد . از مشاهیر علمای دربار وی قاضی وحیدالدین
شافعی مروردی و صدرالدین کرامی نیشابوری و قضات ممالک او قاضی
القضات معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین هرما بادی ، و وزیران او
شمس الملک و عبدالجبار گیلانی و فخرالملک شرف الدین قزداری و
مجدالملک ریوشاری و عین الملک سوریانی و ظهیرالملک سجزی و جلال
الدین ریوشاری بودند . در تابستان دارالملک او فیروز کوه و در زمستان
زمیندور بود ، در توفیق خود (حسبی الله وحده) نوشتی . (تصویر نمبر ۵۴)
بعد از مرگ سلطان غیاث الدین محمد سام فرزندش غیاث الدین
محمود که مردی عیاش بود از طرف عمش معزالدین بحکمرانی بست و
فراه و اسفزار گماشته شد ، وی لشکر فراهم آورده تا مروشاهجان پیش
رفت ، و بعد از شهادت معزالدین بسال (۶۰۲هـ) از بست براه زمیندور
برغور تاخت و فیروز کوه را از ملک علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین غور
را باغرجستان و تالقان و گرزویان و قادسو و گرمسیر در تحت تصرف گرفت
و وراثت ملک بدروعم شد . وی تاج الدین یلدوز را که یکی از خدمه معزالدین
محمد بود چتر و مثال حکمرانی غزنین تا مجاری دریای سند فرستاد ، و در
سال (۶۰۵هـ ۱۲۰۸م) سلطان قطب الدین ایبک را مثال ممالک هندوستان
داد ، و بدینطور سلطنت غور تا اقصای هند با لواسطه قائم ماند .
درسال (۶۰۷هـ ۱۲۱۰ع) ملک رکن الدین ایرانشاه محمود پسر ملک
علاءالدین ابوعلی با ۵۰ هزار لشکر غزنه و کاسی برغور و فیروز کوه تاخت

ولی غیاث‌الدین محمود سراورا ببرید و علاءالدین اتسز حسین شنسبی که بمدد سلطان محمود خوارزمشاه بالشکر بلخ و مرو و سرخس و رودبار از راه تالقان برغور تاخته بود غیاث‌الدین محمود بین میمنه و فاریاب در سالوره با آنها مصاف داد ، و لشکریان خوارزمشاهی و اتسز را بشکست ، و بعد از آن چون عیشاه پسر تکش خوارزمشاه از برادر خود بدربار غور گریخت و غیاث‌الدین محمود او را در قصر برکوشک محبوس کرد ، چاکران عیشاه او را بسال (۶۰۷هـ = ۱۲۱۰م) بکشتند . وی پادشاه بخشاینده و عادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود (۸۰۰) صندوق زر عین موازی چهار صد شتروار را ب مردم نثار کرد .

بعد از مرگ غیاث‌الدین محمود فرزند چهارده ساله اش بهاء‌الدین سام از طرف امرای غور بر تخت فیروز کوه نشاندند شد بعد از سه ماه سلطان علاءالدین اتسز شنسبی بمدد سلطان محمود خوارزمشاه و امین حاجب ملک خان هرات بر فیروز کوه حمله کرده و در جمادی الاولی (۶۰۷هـ) این شهر را بگرفتند ، و بهاء‌الدین را بامخدرات دودمان شاهی به خوارزم نفی کردند . و بعد از آن علاءالدین اتسز بن علاءالدین حسین جهانسوز بر تخت فیروز کوه نشست و تا (۴) سال حکم راند و در گیلان باملک تاج‌الدین یلدوز و موید الملک محمد بن عبدالله سیستانی وزیر غزنه مصاف منهزم شد ، و بعد از آن ملک نصیرالدین حسین امیر شکار از غزنی بر غور تاخت و در جرماس علاءالدین اتسز را بکشت و غور را در تحت سلطنت غزنی آورد . در حدود (۶۱۱هـ = ۱۲۱۴ع) بود که تاج‌الدین یلدوز از غزنی علاءالدین در غور رایتخت فیروز کوه باز فرستاد ، ولی علاءالدین در (۶۱۲هـ) بدست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد ، و بخوارزم بمرود تمام غور در سلطه خوارزمشاهی آمد . اما برادر دیگر سلطان غیاث‌الدین محمد که ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیر المومنین باشد نیز از بزرگترین پادشاهان آل شنسب و مشرق است که در حضور برادر خود سر جاندار (قوماندان گارد شاهی) بود ، و بعد از آن حکمرانی ولایت کجوران و استیه غوریافت (۵۵۸هـ = ۱۱۶۲م) و بلاد گرمسیر را تا تکین آباد بدست آورد ، و سلطه دوازده ساله غزان را در غزنه خاتمه داد ، و با مرسلطان غیاث‌الدین محمد بر تخت غزنی جلوس کرد (۵۶۹هـ = ۱۱۷۳م) در سال (۵۷۰هـ) گردیز را فتح کرده و ملتان را از قرآظه بگرفت و بسال (۵۷۳هـ = ۱۱۷۷ع) عصات سنقران را گوشمالی داد ، در (۵۷۴هـ) از جنگ بییم دیو نهر واله بمراد برگشت و در (۵۷۵هـ) فرشور (پشاور) و در (۵۷۷هـ = ۱۱۸۱م) لاهور را بگرفت و بعد از آن تا آخر عمر تمام هندوستان را فتح کرده و بنور اسلام روشن گردانید .

از وقایع مهم عصر وی در افغانستان جنگ سلطان معزالدین محمد است با کفار خطا و ملوک ترکستان در اندخود ، که سالار حسین خرمیل ملک گزویان در مقدمه لشکراو بود ، ولی چون لشکر غوریان کاری را پیش نبردند ملک عثمان سمرقندی از ملوک آل افراسیاب ترکستان در بین آمده و صلح کرد ، و سلطان بغزنین برگشت چون جماعت کوکهران و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند ، لهذا سلطان محمد بغزو آنها برآمده و بعد از سرکوبی شان در راه غزنه بدست فدائی ملاحده در منزل دمیک (واقع ضلع جهلم کنونی پنجاب) بسال (۶۰۲هـ = ۱۲۰۵م) روز ۳ شعبان شهادت یافت .

سلطان محمد معزالدین غوری مملکت وسیعی را در قلب آسیا مانند برادر خود حفظ کرد و حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده و هم هند را بنور اسلام روشن گردانید شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نسا و باورد امتداد داشت ، و جنوباً به بحیره عرب میپیوست ، حکمداران او در ممالک زیر دست اینها بودند : ملک ضیاء‌الدین در غور و ملک تاج‌الدین زنگی در بامیان ، ملک حسام‌الدین علی کرماج در ملتان ، ملک قطب‌الدین ایبک در لاهور ، ملک تاج‌الدین یلدوز در غزنه و کرمان ، ملک ناصرالدین قباچه در سندهواچه ، سلطان بهاء‌الدین سام در بامیان سلطان غیاث‌الدین محمود در فیروز کوه ، ملک تاج‌الدین حرب در سیستان ، ملک تاج‌الدین درمکران ، ملک شاه در و خش و وزیر معروف او ضیاء‌الملک در مشی و مؤید الملک محمد عبدالله سجزی و شمس الملک عبدالجبار گیلانی اند . پایتخت سلطان در تابستان حضرت غزنه و خراسان و در زمستان لاهور هند بود . قاضی ممالک او صدر شهید نظام الدین ابوبکر و سید شرف‌الدین ابوبکر بن صد رشید و قاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود . اعلام سلطنتش بردست راست سرخ و بردست چپ سیاه بودند ، منہاج‌میراج از وفور ثروت در خزانه شاهی سلطان ذکری مینماید که بقول خواجه اسماعیل خزانه دار در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکمزار و پانصد من موجود بود .

روایات محلی زبان پشتو در کتاب پته خزانه بحواله کتب قدیم ظاهر میسازد که در دربار محمد غوری شعرای پشتو زبان موجود بودند ، که از آن جمله یکی بشکارندوی بن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح فتوحات وی در هند قصیده بسیار غرائی را سروده که در پته خزانه نقل شده است

فخرالدین رازی ، نظامی سمرقندی ، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامتال) علی باخرزی (صاحب دمیة القصر) قاضی منهاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحید الدین شافعی مرورودی صدر الدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروری ، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد ، مولانا سراج الدین جوزجانی ، ابونصر فراهی ، محمد عوفی (صاحب لباب الالیاب) اسعدسوری ، شیخ تیمن ، تایمنی ، مکیار غرشین قطب الدین بختیار، بنسکار ندوی (شعراى پښتو) ملك الكلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) وغیره. زبان درباری غوریان پښتو و دری بودو چون غوریان از طایفه سوری پښتون اند ، لهذا در عصر شان اقوام پښتون از کوههای غور و جبال سلیمان به وادیهای ترنک و ارغنداب و هیرمند و کابل و هریرود باز سرراز شدند ، و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات هند اشتراک کردند ، و بسی از قبایل و افراد و سران قبایل باشهنشاهان و جانشینان شان در هند باقی ماندند ، که بقایای آنها تا کنون هم در سرتا سر هند فراوانند :

از قبیل لودیان - سوریان - نیازیان - مهمندان - شیرانیان بهریجان که اکثر آنها در هند به نامهای روهیله یا پتان یاد میشوند، و این مردم حتی تا کنون هم در مناطق مختلف هند حکومتهای خاص و مناطق ریاست و نفوذ دارند .

مشاهیر دودمان شاهی غور :

- ۱- شهنشاه بن خرنک (حدود ۴۰-۸۰هـ)
- ۲- امیر بولاد بن شهنشاه (حدود ۱۳۰هـ)
- ۳- امیر کرور بن بولاد (۱۳۹-۱۵۴هـ)
- ۴- امیر ناصر بن کرور (حدود ۱۶۰هـ)
- ۵- امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰هـ)
- ۶- امیر سوری بن ؟ (حدود ۲۵۳هـ)
- ۷- امیر محمد سوری (حدود ۴۰۵هـ)
- ۸- امیر بوعلی بن محمد سوری (حدود ۴۲۵هـ)
- ۹- عباس بن شیش برادر زاده بوعلی (حدود ۴۵۰هـ)
- ۱۰- امیر محمد بن عباس (حدود ۴۵۰هـ)
- ۱۱- قطب الدین حسن بن محمد (حدود ۴۶۰هـ)
- ۱۲- ملك الجبال عزالدین حسین بن قطب الدین حسن (حدود ۵۱۰هـ)
- ۱۳- قطب الدین محمد بن عزالدین (مقتول ۵۴۱هـ)

و از امهات آثار تاریخی ادبی زبان پښتو است . (تصویر نمبر ۵۴ دیده شود) بعد از شهادت معزالدین محمد غوری آن مملکت بزرگ پارچه پارچه گردید ، و قسمت شرقی افغانستان از غزنی تا مجاری سند در دست تاج الدین یلدوز یکی از خدمتگاران در بلا غور افتاد که خدمت محمد میکرد . این تاج الدین یکدختر بملک قطب الدین ایبک (حکمران هند) و یکدختر هم به ناصرالدین قباچه (حکمران سنده) داده بود ، و غزنه را تادریای سند ضبط کرد ، ولی چون قطب الدین ایبک از لاهور بر غزنی تاخت آورد ببلدوز در پنج آب دریای سند با او مصاف داد و منهنز شد . و به کرمان وادی (کورم) رفت و از آنجا بر قطب الدین ایبک در غزنی هجوم آورد ، و قطب الدین بعد از چهل روز سلطنت غزنی و افس به هند رفت ، و غزنه در دست یلدوز باقی ماند ، و چنانچه گذشت بممد سلطان غیاث الدین محمود بمقابل سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ هرات شامل شد و بر سیستان نیز لشکر کشید . با تاج الدین حرب ملک سیستان صلح کرد (۶۰۲هـ) وی مدت نه سال بنام معزالدین محمد سکه زد و بران (عبده) نوشت چون لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه از تخارستان بر غزنین آمدند و تا گردیز به مغافسه بگرفتند تاج الدین یلدوز به هندوستان و لوهور رفت و در جنگی که در ترابن با سلطان لکنش کرد گرفتار آمد ، و در بداون کشته شد (حدود ۶۱۱-۱۲۱۴م) در وقت انقراض سلسله غوریان حدود (۶۱۲هـ) خوارزمشاهیان ولایت شمالی غور و هرات را بگرفتند و سیستان تابست و تگین آباد و زابلستان در دست ملوک محلی سیستان آمد ، و ولایت غزنی و کابل و قسمت های شرقی مجاری سند به تاج الدین یلدوز تعلق گرفت ، و بعد از واز طرف دربار خوارزمشاهی ملک کر بردر غزنه و امین ملک در هرات و اختیارالدین محمد ترپوست در پشاور حکم میراندند (آخر ترین احوال آل شهنشاه در شرح تروج چنگیز داده میشود)

در عصر غوریان مدنیت دوره غزنویان به درجه کمال رسید ادبیات زبان دری بذریعه فاتحین غوری تا دهلی توسیع یافت و زبان پښتو نیز در خانواده سوریان پرورده و زبان شعروادب شدیدین اسلام را در تمام افغانستان قسمت اعظم هند نشر کردند ، و صنعت و عمران که نمونه آن مسجد جامع رات و منار جام غور (رجوع به عکس ۵۵-۵۶) و قطب منار دهلی است خیلی ترقی کرد ، و علوم و فنون نیز در مملکت فسیح غوریان با علماء و شعرا نامور پرورده شدند و مدنیت اسلامی (افغان و هند) که لودیان و غزنویان اساس آنرا نهاده بودند بمراتب پختگی رسید . از علماء و شعرا معروف دوره غوریان اند : امام

- ۱۴- بهاءالدین سام بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۴هـ)
 - ۱۵- ملک شهاب الدین خرنک بن عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
 - ۱۶- ملک شجاع الدین بن عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
 - * ۱۷- سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۱هـ)
 - ۱۸- سلطان سیف الدین بن عزالدین (۵۴۳-۵۴۴هـ)
 - * ۱۹- ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین (حدود ۵۴۰هـ)
 - * ۲۰- سیف الدین محمد بن جهانسوز (۵۵۱هـ)
 - * ۲۱- سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۵۸-۵۹۹هـ)
 - * ۲۲- سلطان معزالدین محمد سام (۵۶۹-۶۰۲هـ)
 - * ۲۳- سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد (۵۹۹-۶۰۷هـ)
 - * ۲۴- سلطان بهاء الدین سام بن محمود (۶۰۷هـ)
 - ۲۵- علاءالدین اتسزین جهانسوز (۶۰۷-۶۱۱هـ)
 - ۲۶- علاءالدین درغور (۵۹۹-۶۱۲هـ)
 - ۲۷- ملک ناصرالدین گزیوبن شهاب الدین خرنک (حدود ۶۱۸هـ)
 - ۲۸- سلطان شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود (حدود ۶۵۰هـ)
 - ۲۹- سلطان بهاءالدین سام بن شمس الدین محمد (۵۸۷-۶۰۲هـ)
 - * ۳۰- جلال الدین ابوعلی بن بهاء الدین سام (۶۰۲-۶۱۲هـ)
 - ۳۱- علاءالدین مسعود بن بهاءالدین سام (۶۰۲-۶۱۲هـ)
 - ۳۲- علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد (حدود ۶۱۰هـ)
- مآخذ: طبقات ناصری - ابن اثیر - دول اسلامیة - پته خزانه - آداب الحرب - دایرة المعارف اسلامی - فرشته - شوکت افغانی - معجم الانساب - گزیده - لب التواریخ - فتوح السلاطین عصامی - (شجره نمبر ۵۷ دیده شود)

خوارزمشاهیان

خوارزم ولایت معروف و سرسبز و آبادانی بود که از دریای آمو سیراب میشد ، و در حدود هشتاد فرسخ طول داشت ، و روستا های آن متصل یکدیگر بوده و دارای شهر های پر بازار و اراضی مزروع و کاخها بود ، پایتخت این ناحیت را گرگانج (جرجانیه) گفتندی و از زمان قدیم بابلاد شمالی افغانستان و مادر النهر روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی داشتی ، و بقول مارکوارت ایریانه ویجو (سرزمین اصلی آریائیان قبل از هجرت به باختر) همین جاست . و این نام در اوستا XVARIZEM و در فرس قدیم هوارزمیش بود ، و خوارزمی زبانی بود نزدیک به السنه دیگر آریائی که در جفریات اخیر آثار آن برآمده است ،

و البیرونی هم در آثار الباقیه آنرا زبان مستقل شمرده و نامهای ماههای آنرا داده است و گوید که ملوک خوارزم را (خوارزم شاه) گویند . در حدود ۳۲۲ هـ احنف بن قیس فاتح عربی سرزمین های مادون نهر را از تخارستان تا تالقان و فاریاب و جوزجان بکشود ، و از راه کرانه های آموبه خوارزم گذشت ، ولی آنرا بدست آورده نتوانست ، و در عصر یزید بن معاویه نیز سلم بن زیاد به چهار صد هزار درهم با اهل خوارزم صلح کرد ، و چون یزید بن مهلب از طرف حجاج بخراسان آمد ، وی نیز با خوارزمیان جنگید (حدود ۸۲هـ) و در حدود سنه ۸۶ هـ قتیبه بن مسلم باهلی آنرا فتح کرد .

بقول البیرونی مؤسس اولین خاندان خوارزم شاهیان کیخسرو بود ، و از اوایل اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدو قسمت گشت : در قسمت شمالی که پایتخت آن گرگانج بود ، معمولاً از طرف امرای عرب اداره میشد و قسمت جنوبی که مقر آن (کات) باشد ، منطقه خوارزم شاهان بود ، و خاندان معروف خوارزمشاهان قبل و بعد از اسلام مامونیان بودند که مؤسس آن در دوره اسلامی ابوسعید احمد بن محمد در حدود ۳۴۰ هـ باشد ، و مسکوک او از ۳۶۶ هـ در دست است ، و ازین دودمان ارتموخ خوارزمشاه در حدود آغاز سنه هجری میزیست که نسبش بقول البیرونی به افریغ میرسید ، و چون قتیبه دومین بار بر خوارزم دست یافت خوارزمشاه اسکجموک بن از کاجوار بن سبیری بن سخربن ارتموخ مذکور را به خوارزمشاهی شناخت (حدود ۸۶هـ) که سلسله نسب احمد بدو میرسید - احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسبانه بن شاورشفر بن اسکجموک .

دوم: ابوعبدالله محمد بن احمد که بقول ابن اثیر (۹-۷۶) در سنه ۳۸۵ هـ درگذشت .

سوم: مامون بن محمد که خانواده را بنامش «مامونی» گویند از طرف سامانیان والی خوارزم بود در گرگانج و او با ابوعبدالله خوارزمشاه جنگید و غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را در سنه ۳۸۵ هـ به خانواده خود منتقل نمود ، و فاتش ۳۸۷ هـ است و یکدخترش در حبالت سلطان محمود بود .

چهارم: ابوالحسن علی بن مامون در سنه ۳۸۷ هـ جلوس کرد ، و حربه بنت سبکتگین را بزنی گرفت ، و ابن سینا را در خوارزم پذیرائی کرد و سکه او موجود است .

ششم: ابوالحارث محمد بن علی بن مامون که در سنه ۴۰۷ هـ سکه زده و در سنه ۴۰۸ هـ سلطان محمود او را از بین برداشت، و از دربار غزنه حاجب کبیر التوتناش را بحکومت خوارزم گماشت، و لقب خوارزمشاه داد و خاندان مامونیان منقرض شد، و بعد از التوتناش هارون پسرش ۴۲۳ هـ و اسماعیل خندان بن التوتناش ۴۲۵ هـ و شاه ملک ۴۲۹ هـ حکم راندند، تا که در سنه ۴۳۴ هـ بدست طغرل بیک سلجوقی از بین رفتند.

خانواده دوم خوارزمشاهیان بدست انوشنگین یکی از غلامان بلکاتگین اساس گذاشته شد، و او در حدود ۴۷۰ هـ در دولت سلجوقی شهرت می

بدست آورد و لقب «غرشاه» را گرفت، چون در (۴۹۰ هـ) حکمران گماشته بر کیاروق، اکنجی قچقار کشته شد، امیر داد حبشی والی خراسان به تصویب بر کیاروق، قطب الدین محمد بن انوشنگین را به خوارزمشاهی گماشت، و پس از او این منصب تا خروج چنگیز درین خانواده باقی ماند، که گاهی منطقه نفوذ ایشان تا زمینداور هم می رسید، و در ۶۱۷ هـ جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاه با لشکریان چنگیز در سرزمین افغانستان مقاومت های متعدد کرده است.

دیگر افراد این دودمان که به خوارزمشاهی رسیده اند:

۳- اتسز بن محمد که در سنه (۵۲۱ هـ) بشاهی رسید و سکه زد در سنه ۵۲۳ هـ از سلطان سنجر شکست خورد و ولی تخت خوارزم بدوباز داد. در عصر او علی چتری در هرات برخاست ولی اتسز تمام ممالک سنجری را گرفت، و در بارش مجمع افاضل گشت. و رشیدالدین و طواط کتاب حدایق السحر خود را بنام او نوشت و فاتش جمادی اخری ۵۵۱ هـ است.

۴- ایل ارسلان بن اتسز: بعد از مرگ پدر بر تخت خوارزمشاهی نشست، و با قبایل قراخطو ققچان صلح کرد و بقایای ملوک سنجری را از خراسان براند و یاصلح کرد در ۶۵۸ هـ درگذشت.

۵- سلطان شاه ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان (۵۶۸-۵۸۹ هـ) که در مکاوحت با برادرش به دربار غور و حضرت سلطان غیاث الدین پناه آورد، ولی چون در بارغور را با سلطان تکش معاهدتی بود، بدومندی ندادند، و محمود به ماوآء النهر رفت و از خان خطا کمک گرفت، و خراسان را از تصرف و جور امراء غزمستخلص کرد، و بمرودار الملک ساخت، و بهاءالدین طغرل ملک هرات بدو پیوست، و سرحدات غور را

زحمت میداد، ولی سلطان غیاث الدین غوری لشکر های غور و بامیان و سیستان را در مرورود فراهم آورد، و تاشش ماه مصاف افتاد، و در آخر لشکریان سلطان غور از مرغاب گذشتند، و بهاءالدین را بکشتند و محمود منزه مادر سنه (۵۸۸ هـ) به مرو برگشت و زهر خورد و هلاک شد ۵۸۹ هـ

۶- ابوالمظفر سلطان تکش بن ایل ارسلان: ۱۲ ربیع الاول ۵۸۹ هـ بر تخت نشست وی پادشاه بزرگ و عالم و باهنری بود که نصف خراسان را بقوت در ضبط آورد و سرحد های مملکت او تا کرانه های هلمند می رسید. چنانچه مسکوکات فراوان او در زمینداور (داور) ضرب شده و از انجا بدست می آید. تکش با قبایل ققچاق و خطا صلح داشت و مازندران و برخی از عراق بگرفت و سلطان طغرل برادر زاده سنجر را اسیر نمود. و دربار خلافت بغداد را به تهدید انداخت، و ابن القصاب وزیر بغداد را شکست داد. دربار خلافت دو نفر سفیران خود ابن الربیع و ابن الخطیب را بدربار فیروزکوه غور فرستاد تا از تعدی تکش در حضرت سلطان غیاث الدین غوری استغاثه نمایند، ولی سلطان تکش در ۱۹ رمضان ۵۹۶ هـ درگذشت.

۷- علاءالدین محمد بن تکش. بعد از وفات پدر به خوارزمشاهی رسید و نشاپور را به برادر خود علیشاه (مقتول ۶۰۹ هـ) داد، و بدربار غور و غزنه سفیران فرستاد و صلح طلبید و بعد از درگذشت سلاطین غور خراسان را بدست آورد، و ملک عزالدین خرمیل غوری بدو پیوست و بعد از محاصره یازده ماه هرات را فتح کرد، و بلخ را نیز بگرفت و سرحد های کشور او تا بلاساغون و کاشغرو خطا رسید، و تاینکو طراز و گورخان خانان در ترکستان باو سرفرو نهادند، و ممالک عراق و آذربایجان بگرفت و سلطان جلال الدین علی سام غوری را در بامیان بکشت و در سنه ۶۱۲ بر غزنه لشکر کشید و تاج الدین یلدوز را بطرف هند راند، و سرحد کشور او تا دریای سند رسید و پسر خود جلال الدین منکبرنی را به حکمرانی افغانستان گماشت. ولی در سنه ۶۱۷ هـ لشکریان چنگیز از سمت شرقی بر کشورش تاختند، و او مغلوباً به جزیره آبسکون فراری شد، و در همین سال درگذشت.

از جمله برادران علاءالدین یکی یونس خان بن تکش حکمران عراق و دیگری ملک خان حکمدار نشاپور و خراسان و علی شاه حکمران عراق و اصفهان بود، و مدتی هم از پسران علاءالدین محمد، ارزلو شاه در ۶۱۷ هـ بعد از فرار پدر بر تخت نشست، ولی لشکریان چنگیز خوارزم را بگرفتند. همچنین رکن الدین غور یشانستی بن علاءالدین محمد مدتی حکمرانی عراق

داشت، تا که در سنه ۶۱۷هـ لشکر چنگیز او را در آنجا کشت . و آق سلطان بسراء لاءالدین محمدنیز مدتی در کرمان پادشاه بود ، تا که بدست براق حاجب خطائی کشته شد .

۸- آخرین پادشاه دلاور و پسر مهترسلطان محمد خوارزمشاه جلال الدین منکبرنی است که در سنه ۶۱۷هـ بجای پدر فراری خود نشست و با لشکریان چنگیز مقاومت های مردانه نمود .

او در حیات پدر نایب السلطنه خراسان و غور و غزنه و وزیرش شهاب الدین البسرخسی بود . که از طرف خود غزنه را بملک کریر و فیروز کوه را به مبارز الدین سبزواری و کرمان را به ملک الامراء و پربشور (پشاور) و بوبکرپور را بملک اختیارالدین محمد علی خرپوست سپرده بود .

چون پدرش در سنه ۶۱۷هـ از حمله چنگیز بگریخت وی در نشاپور و بیابان خراسان و کرمان و بلاد نیمروز و بست و داور مقاومتها کرد ، تا که در غزنی ملک خان امین حاجب حکمران شکست خورده هرات هم بدو پیوست . چنگیز داماد خود قوتوقونوبین را به تعقیب ایشان گماشت و سه بار در حدود پروان کابل جنگ کردند و قوتوقورا بشکستند، تا که چنگیز از تالقان خراسان بجنک او آمد ، و جلال الدین به پربشور (پشاور) پس نشست و چنگیز او را تا کنار دریای سند تعقیب کرد و در جنگی که بر کنار آب سند کرد شکست خورد و خود را در آب انداخت و از راه او چه و ملتان و کرمان به پارس رفت (۶۲۱هـ) تا که در ۱۵ شوال ۶۲۸ بدست گردان کشته شد . و سلاله این دودمان بروختم گردید ، و تفصیل این احوال در شرح چنگیز خان خواهد آمد (رجوع شود به شجره نسب نمبر ۵۹)

مآخذ: طبقات ناصری - ابن اثیر - معجم الانساب - تاریخ مختصر ایران از یاول هورن - تاریخ کزیده - جهان کشای جوینی - سمیره جلال الدین منکبرنی - نفثة المصدور - ترکستان بارتولد - تاریخ ایران در عهد مغول از عباس اقبال .

بخش چهارم

خروج چنگیز و شکست آخرین خوارزمشاه (۶۱۶ - ۶۴۰ هـ)

هنگام خروج چنگیز اقتدار مرکزی خاندانهای غزنوی و غوری نا بود گردیده و مملکت شمالا در تحت سلطه دربار خوارزمشاهی بود، در سیستان ملوک محلی نیمروز باضعف حکومت میکردند، قسمت های شرقی افغانستان هم در دست امرائی بود که دست نشانده سلاطین غوری بودند. در هرات حکمرانان آل کرت حکم میراندند. در چنین احوالی که قوای مملکت از هم پاشیده و متفرق بود، تهاجمات مدهش چنگیز از ماورای آمو بر افغانستان معمر و شهرهای مترقی ومدنی آن آغاز شد، و امپراطوری عظیمی در حدود (۶۰۰ هـ ۱۲۰۳ م) تحت فرمان چنگیز خان (تموجن متولد ۵۴۹ هـ ۱۱۵۴ م ولدیسوکای بهادر از قبیله قیات) در قراقرم منگو لیا تشکیل شده که حدود آن شرقاً از دریای چین تا یا میر میزسید و در زیر اداره آهتین و تیغ خونجکان چنگیز در حدود صد ملیون نفوس وحشی و کرسنه تمام طوایف منگولیا منتظر فرمان او بودند.

در چنین حال بر ماوراء النهر و قسمتی از افغانستان و ایران سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه از اورکنج حکم میراند ، وی دولت قراخانیان و تورکان سمر قند را که بین دولت خوارزمی و قوای چنگیزی حایل بود بر انداخت و غوریان افغانستان را که قوت الظهر او بوده و در استیصال غزان وحشی از غزنه و افغانستان امتحان داده بودند، نیز مضمحل گردانید، و باخلیفه بغداد الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ) نیز اختلاف داشت و نام او را از خطبه و سکه انداخته بود، و خلیفه مذکور بذریعه مکاتیب خود چنگیز خان را به هجوم برد دولت خوارزم تشویق کردی، و درباریان خود سلطان هم با چنگیز مکاتبه داشتند. امور مملکت او هم در دست تورکان خاتون مادر سلطان فتور و فساد دیدی ، تاجائیکه تمام بزرگان مملکت از دست این ملکه ستمگار بستوه رسیده بودند، و گویا عوا مل سقوط دولت خوارزمشاهی از داخل و خارج فراهم آمد . بود.

پهراوردی چنگیز بادولت خوارزمشاهی در ۶۱۶ هـ ۱۲۱۹ م) تماس کرد و درین سال بود که سلطان خوارزمشاه کاروان تجارتی تانار را تاراج کرد و سفیر چنگیز را بکشت. چنگیز از شدت غیظ بادو صد هزار لشکر مانند سیل خروشان بر مملکت خوارزمشاه تاخت و یک ملیون دیگر او را در عقب تقویه کردی، لشکریان او از سیحون گذشته و لشکر سلطان محمد را بشکستند و با وحشت و شدتی که تاریخ نظیر آنرا ندیده بر بلاد معمور اسلامی مانند بخارا و سمرقند و بناکت و خجند و جندو غیره بلاد ماوراءالنهر تاختند، و این شهر هارا با دهشت فوق العاده تخریب و مردم آنرا کشتار کردند (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م) خوارزمشاه که از حملات مدهش چنگیز از جیحون گذشته و در بلخ نشسته بود. بعد از شنیدن داستان ویرانی ماوراءالنهر، سرراست بطوس گریخت، و شهرهای معروف افغانستان را با مرای ذیل سپرد تا در مقابل چنگیز دفاع کنند.

ترمز: بسر کرده لشکر سیستان امیر زنگی ابی حفص - وولخ طخارستان بامیر سرهنگک سام - حصار بامیان به امیر عمر کر باوردی پشاور و غزنی بملک اختیارالدین خربوست - سنگه غور بملک حسام الدین سرزاد، قلاع دیگر غور به ملک قطب الدین حسن - کالیون هرات به اختیار الملک دولت یار، هرات به شمس الدین جوزجانی - حصار فیوار غر جستان به پهلوان اصیل الدین نشاپوری - نصرت کوه تالقان به معتمدان ملک شمس الدین اتسز - و گرزویان (جوزجان) بخدا ام الخ خان، و قلاع غر جستان به عمید پهلوان شروان و شهر فیروز کوه بمبارالدین سبزواری و حصار تولک به امیر حبشی نیزه ور.

اما اردو های چنگیز بافسری جبه و ستی و تهاجار در ربیع الاول (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م) از جیحون گذشته بعد از گرفتن بلخ، به تعقیب خوارزمشاه راه هرات گرفتند، و امین ملک حکمران هرات را محاصره کرده و تا پوشنج قتل عام نمودند، و بسرعت خود را بطوس انداختند، ولی محمد خوارزمشاه در کمال نامرادی به جزیره آبسکون گریخته در شوال ۶۱۷ هـ در حالیکه کفن نداشت جان داد، و استخوانهای او را چنگیزیان سوختاندند. بعد ازین اردوی چنگیز کرسی خوارزمشاه هیان یعنی شهر اورگنج (جرجانیه) را که از معمورترین بلاد آسیا و مرکز علم و ادب و دانش بود ویران و مردم آنرا کشتار کردند (صفر ۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م)

امامد محمد خوارزمشاه با دیگر افراد دودمان وی بدست اردوی چنگیز امیر افتادند، و جلال الدین فرزند دلاور محمد خوارزمشاه از راه نشاپور روزن به بست آمده و خود را بهرات رسانید. از آنطرف خود چنگیز به برآمد کنار امور آمده و بعد از یازده روز جنگ نفوس آن شهر را قتل عام کرد، و مردم بلخ را نیز از تیغ تیز گذرانید، و پسرش تولی بلاد خراسان را از مرو و نسا تا هرات و فیروز کوه و استیه و تولک تسخیر و تخریب نمود، و تنها در شهر بزرگ مرو زیاده از دو ملیون نفر را قتل کرد (۶۱۸-۱۲۲۱ م) مردم هرات که بقیادت شمس الدین جوزجانی با تولی مقاومت نمودند، بعد از محاصره هفت روزه تسلیم و چندین صد هزار نفر از آنها کشته و تنها صد هزار دختر شان اسیر شدند بعد ازین چنگیزیان ولایت جوزجان را ندخو دومیمنه و فاریاب را تا تالقان بگر فتند و قلعه نصرت کوه تالقان را ده ماه حصار داده و تمام مردم آن تادم اخیر مقاومت کرده و کشتار شدند، بعد از آن بر بامیان تاختند ولی در جنگ بامیان موتو جن پسر هفتای کشته شد، بنابراین مورد خشم چنگیز گردیده علاوه بر آنسانها خانوران بامیان را نیز بکشت و آن شهر را ماو بایغ (آبادی منعو س) نامیده و آنقدر زیورور کرد که بعد از آن کسی در آن نزیست و بلاد تخارستان را هم تسخیر نمود (۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م) درینوقت جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه از هرات بغزنی آمد، و روسای بومی افغانستان مانند امین ملک با ۳۰ هزار لشکر خود و سیف الدین اغراق و اعظم ملک و مظفر ملک روسای افغانه نیز باو پیوستند، و در پروان (شمالی کابل اکنون جبل السراج) با ۴۵ هزار لشکریان که به سالاری قوتوقومی جنگیدند مصاف آراستند، و بعد از دو روز لشکریان چنگیزی را شکست ناخوش دادند، و چنگیزیان حصار ولخ تخارستان را راها کرده گریختند، ولی ملکان لشکر فاتح جلال الدین بجان یکدیگر افتاده و به پشاور گریختند و در آنجا نیز مدت سه ماه یکدیگر رامیکشستند، تا که چنگیز خان انتقام شکست پروان بعد از گرفتن نصرت کوه تالقان از راه بامیان مرغزانه تاخت آورد، و جلال الدین از غزنی برآمده بطرف گردیز عقب نشست، چنگیز به غزنی آمد و بعد از نصب حاکم خود در آنجا بطرف دریای سند پیش رفت، و در معبر نیلاب (واقع جنوبی اتک) جلال الدین را که از دریای سند میگذشت گیر کرده، فرزند هشت ساله او را بکشت جلال الدین مادر و زوجه و اهل حرم خود را در سندان غرق کرده و خود با دست صد نفر مقابل اردوی چنگیز جنگ میکرد ولی در آخر خود را بسر

اسپی بدریا زد، وزنده از آب سند بگذشت. چنگیز بقیه اتباع و اقارب سلطان راکشته ومدت سه ماه در پشاور و نفور پنجاب گشتار نمود، و برسواحل راست سند تاچترال تاخت و تازکرد، بعد ازین دوپسر خود اوگدای و چغتای رادران حوالی بگذاشت و خود از راه کابل و بامیان بلب جیحون مراجعت کرد (شوال ۶۱۸ هـ و سه سال بعد در ۶۲۱ هـ ترمی نوین سردار لشکر چنگیز ناصر الدین قباچه رادر ملتان ۴۰ روز محاصره کرد و واپس بدون نیل مرام بازگشت.

ظهور جلال الدین در تمام خراسان مردم را برخلاف چنگیز جرأت داد، در مرو و هرات و نساپور بر شحنگان و حکمرانان او خروج کردند، ولی اردوی چنگیز مرو را بصحرا تبدیل کرد، و هراتیان را که بقیادت ملک مبلرزالدین سبزواری میجنگیدند، در جمادی الاخری (۶۱۹ هـ) سراسر بکشتند، و شمر را به امر ایکچیلدای نویان افسر اردوی چنگیز و یروان کردند، و در (۶۲۰ هـ) امیر محمد غرجستانی را که اماهملوک غورمنسوب بود، و در حصار اشیار مقاومت میکرد بکشتند. و در غزنی نیز اوگدای تمام مردم را غیر از پیشه وران بصحرا کوچ داده، و درانجا از تیغ گذرانید، و حتی فیروز کوه رادر ۶۱۹ هـ بصورتی ویران کرد که اکنون تعیین موقع آن نیز دشوار است، همچنان چغتای ولایت های سند و مکران و کرمان (بفتحین دروادی کوزم) را یضا و ویران نمود، چون چنگیز برکنار دریای سند باثر عفونت آب و هوا رنجور شده بود، لهذا خودش بافرزندان وی در (۶۱۹ هـ ۱۲۲۲ م) بماوراء النهر رجعت کرد و در (۶۲۱ هـ ۱۲۲۴ م) باردو گاه اصلی خاندان خود رسید، و چنگیز آن بلای مدهش بعمر (۷۲) سالگی در صحرای تنگت بمرد (رمضان ۶۲۴ هـ ۱۲۲۶ م) و عالمی را از وحشت و عذاب راحت بخشید (شرح فتوح چنگیز و خراب کار یهای او در دنیای دیگر بتاریخ افغانستان ربطی ندارد.) (رجوع به عکس اول)

اما جلال الدین خوارزمشاه مردیکه در کمال نامرادی هم همت نداشت چندی در جنگلهای سواحل چپ دریای سند بسر برد و بزودی جمعیتی بدور خود گرد آورد، و باناصر الدین قباچه که حکمران سند بود رقابت آغاز کرد، و از سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷ هـ ۶۲۳ هـ) پادشاه بزرگ دهلی یاری خواست، ولی سلطان او را بیبانه خرابی هوای دهلی نپذیرفت، و جلال الدین دختریکی از راجگان هند رادر لاهور تزویج کرد، و بیاری او ناصر الدین قباچه را همزیمتی سخت بداد، و غنائیم فراوان بگرفت و تا شهر تهته و دبیل پیش رفت، ولی سلطان شمس الدین ایلتمش

از نبوغ روز افزون جلال الدین بترسید، و سی هزار لشکر بدفع او فرستاد.

اگرچه لشکردهلی رایکی از سران سپاه جلال الدین شکست داد، ولی جلال الدین از راه مکران با چهار هزار همراهان خود در سال (۶۲۱ هـ ۱۲۲۶ م) بکرمان ایران رفت، و تاتفلیس و خلاط و گرجستان و ارمنستان فتح کرد، و در میا فارقین بسال (۶۲۸ هـ) از دست اکراد قتل گردید، و آخرین چراغ دودمان خوارزمشاهی گل شد (شرح فتوح و احوال مزید جلال الدین منکبرنی مربوط بتاریخ افغانستان نیست.)

لشکریان چنگیزی به تعقیب جلال الدین تا اقصای ایران بتاختند، و در خراسان برای حفظ بقیه السیف بلاد و مردم رنج دیده به کمتر قشونی احتیاج داشتند، و از طرف چنگیز از حدود (۶۲۲ هـ تا ۶۳۳ هـ ۱۲۳۶ م) برغزنه و بامیان و غور سیف الدین حسن قرلخ حکمرانی داشت، و همین شخص در (۶۲۲ هـ) بنام الظاهر خلیفه بغداد سکه زده است. بسال (۶۲۶ هـ ۱۲۳۱ م) که اوگتای قاآن بر تخت نشست، مردم خراسان بر شحنگان و حکام ایشان بسر کردگی قراچه و یغان سنقر باز شوریدند، اوگتای یک قسمت از اردوی مقیم بادغیس را بفرماندهی طایر بهادر فرستاد و قراچه را تا دو سال در قلعه ارگ سیستان محصور داشت، و این شورش در تمام افغانستان روی داد، بنابراین تاتاریان باردوم در بقیه السیف بلاد و قلاع جنگی غور و هرات و غرجستان و سیستان و کالیون و فیوار و تولک و سیفر و دخیسار و غزنه دست بگشتار و تخریب بردند، و بسد از آن جنتمور بحکمداری خراسان گماشته شد. (۶۳۰ هـ ۱۲۳۲ م) و وی ملک بنهالدین را امیری خراسان داد و بعد از آن در حدود سال (۶۳۵ هـ ۱۲۳۷ م) نوسال و در حدود (۶۳۸ هـ ۱۲۴۰ م) گر گوزواز (۶۴۱ تا ۶۵۴ هـ ۱۲۴۲-۱۲۵۶ م) امیر ارغون از دربار چنگیزیان حکمرانان خراسان بودند، و ملوک کرت بر هرات و فیروز کوه و غرجستان (قسمت مهم غربی افغانستان) در تحت اطاعت ایشان حکم میراندند، و این بلاد بلا دیده را از شر تاتار حفظ میکردند. چنانچه در حدود (۶۴۳ هـ ۱۲۴۵ م) که هولاکور (۶۳۹-۶۴۹ هـ ۱۲۵۱ م) نواسه چنگیز بخراسان آمد امیر ارغون باتفاق ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات برسم تقدیم اطاعت بحضورش رسیدند.

چغتایان که در ماوراء النهر قرار داشتند، ولایات افغانستان، بخارستان، بلخ، میمنه، جوزجان، غرجستان، غور، هرات، بادغیس سیستان، زابل را تا غزنه و کابل بالواسطه یا مستقیما به پالیسی زور و تیغ اداره

میکردند، آنها در مدت سی سال شهرهای بزرگی که در آسیا مراکز مهم مدنیت و ثقافت و علوم اسلامی بودند ویران کردند، و نفوس آنها بیرحمانه کشتار عام نمودند، و هزاران کتبخانه بزرگ بسوختند، ازینرو بازار ثقافت و مدنیت و صنایع و علوم و تجارت و ادب کساد گرفت، و خراسان بمفهوم جغرافیائی تا سواحل دریای سیند بویرانده هولناک تبدیل شد، و باتفاق مورخین فاجعه چنگیز مدهشترین و سوزندهترین فجایع تاریخست که بقول ابن اثیر ضرر آن همه خلق را شامل شد، و چون اردوی چنگیزیان بهرجا رسیده و سران لشکرشان با دار مردم بودند، بنابراین در مدنیت مردم افغانستان که تا آنوقت مزوجی از خلط مدنیت قدیم آریایی و عربی اسلامی بود، و شاهان بزرگ سامانی و غزنوی و غوری آنها پرورانده بودند، یک عنصر جدید دیگری نیز بیفزود که آنها «عنصر مغولی» گوئیم، آداب مغولی با زبان و لغات ایشان در زبان دری که زبان رسمی و درباری بود اثر کرد، طرز زندگانی، عادات، اخلاق، لباس نیز به تقلید ایشان گشتهاند.

ملوک محلی که در افغانستان بصورت آزاد یادرتحت اطاعت دربار چنگیزیان موجود بودند، در میحث آیند شرح داده میشود.

باوجود هرج و مرج و خونریزی که بدست چنگیزیان در خراسان صورت گرفت، و علما و مدارس و کتب خانها را ازین برد، باز هم میبینیم که درین دوره شعرا و علمائی وجود داشتند که ثقافت اسلامی را بامییزات اجتماعی خراسانی حفظ میکردند، و برخی هم ازین میدان وحشت و سفاکی به ممالک هند و بلاد روم گریختند. از علما و شعرای دوره مغولی در خراسانند: حضرت مولوی بلخی (صاحب مثنوی) شیخ تجم الدین دایه (صاحب مرصاد العباد) خواجه نصیر الدین طوسی (حکیم معروف) معین الدین جوینی (صاحب نگارستان) شیخ عطار نیشاپوری (صوفی معروف) و صاحب تذکره اولیاء پوربهاء جامی (شاعر) امامی هروی (شاعر) امیر حسینی غوری (صاحب نزهة الارواح) ابن یمن فریومدی جوینی (شاعر) سلیمان ماکو (صاحب تذکره اولیاء پشتو در حدود ۱۱۲۵هـ)

در عصر چنگیزیان تشکیلات و اصطلاحات اداری و سیاسی از صورتیکه در عصر خلفاء و غزنویان و غوریان بود بترتیب دیگری تبدیل گردید، باین معنی که در تمام ممالک مفتوحه سیه سالاران لشکری چنگیز برحسب یاسایعنی احکام و قوانین چنگیزی باشدت حکم میرانند.

درین یاسا قواعد لشکر کشی و تخریب بلاد و مصالح ملک و ترتیب شوری و انواع مجازات و رسوم زندگی تاناریان مندرج بود، که آنها بمنزله کتاب سماوی احترام میکردند، و توره (مجموعه آداب قومی و دساتین و اجدادی) نیز میگفتند. کذلک بقول کاترمر مستشرق فرانسه (در مقدمه جامع التواریخ رشیدی) هر یکی از شاهان چنگیزی مشاورین اسلامی بعنوان حاجب نیز داشتند، که بذریعه آنها و حکم قاضی القضاة آداب و احکام اسلامی را هم در بین مسلمین حفظ میکردند، در میان شان کشیشسانی بنام (بخشی و تونین) هم وجود داشت که بدفع سحر و جادو می پرداختند و رسماً لخط اویغوری درین شان رایج بود. در جمله کارداران دوره مغول: قورچی (اسلحه بردار) چربی (دربان) اختهچی (نگاهداننده اسپان) داروغه (آمر قراول خاصه) و کشیکچی (گارد) بهادر (مبارز) بودند، و نوین یا نوینان شهزاده و الوغ نویان (شهزاده بزرگ) و ترخان (افسر عسکری) از رجال بزرگ دربار بودند، خود شاه را خان و قاقان میگفتند، و قشون شان بدسته های ده هزاری (تومان) تقسیم بودند، که هر هزار نفر (هزاره) و صد نفر را (صده) میگفتند، و در میدان جنگ به جرنقار (میسره) و برنقار (میمنه) و قول (قلب که موقوف خان بود) و چنداول (ساقه) و هراول (مقدمه) و قراول (کشاف) منقسم شدند. قسمت بنه و ارزاق و زنان عسکری را (اغروق) گفتندی، برراه های بزرگ برای مسافرین سرایها (یام) ساخته بودند، که در هر یام اسپان چاپار دولتی بنام (الاغ) موجود بودی، و بذریعه آن مخابرات و مواصلات شاهی را انجام کردند.

محاکم قضا را یرغوقاضی آنها یرغوچی و سنده حکم محکمه را مولکاکا گفتندی، حشر یعنی کار و خدمت عسکری و اجباری را نیز بذریعه مردم کردند. مهر بردار شاه تمغاچی و مهر اوتما بود، هر یرلیغ (فرمان) که باین مهر رسیدی واجب الاطاعه بودی، این فرامین بذریعه ایلچی فرستاده شدی، شورای سرداران که قور یلتای نام داشت در اکثر موارد تشکیل میشد، قرارگاه لشکری (یورت یا اردو) در ییلاق (صیفیه) و قشلاق (شتائیه) بودی، و افسران آنها یورتچی گفتندی. درین عصر فن نقاشی چین در آسیای وسطی اثر خوبی کرد، و این صنعت خیلی ترقی نمود، کذلک کاشی کاری و معماری و نساجی ابریشم و جامهای زرین و مرصع و زربفت و ساختن قالی و الیچه بافی نیز پیشرفت کرد و روابط تجارتی چین و مغول و هند از راه خراسان با ایران و عراق و روم انکشاف نمود و راه معروف ابریشم که بمناسبت تجارت ابریشم باین نام مسمی

آل کورت و امرای افغانی در عصر چنگیز یان

(۶۰۰-۷۸۳ هـ)

در عصر سلطان غیاث‌الدین محمد سوم غوری (۵۵۸-۵۹۹ هـ) د و برادر تاج‌الدین عثمان مرغنی و عزالدین عمر مرغنی از بنو اعمام سلطان غور و جوه دربار بودند، و بقول لانگورت دیمز در دایرة المعارف اسلامی از اولاد امیر محمد غرجستانی باشند که در (۶۲۰ هـ ۱۲۲۳ م) در قلعه اشیار بدست مغل کشته شده بود (ولی این قول محل تأمل است) عزالدین سمت وزارت سلطان داشت و خطه هرات بدو مفوض بود، وی غرجستان را به حسام‌الدین علی عمر مرغنی و خیسان را به تاج‌الدین عثمان سپرده بود، که موخر الذکر منصب سرچاندار داشت، و دختر عزالدین عایشه خانم در حباله ناصرالدین عثمان حرب ملک سیستان بود (حدود ۶۱۲ هـ ۱۲۱۵ م) این دو برادر نبیره ملک ابوبکر کورت بودند، که در عصر ملوک غور شهری داشت و ملک رکن‌الدین محمد پسر تاج‌الدین عثمان گوتوال خیسان با دختر سلطان غیاث‌الدین محمود (۵۹۹-۶۰۷ هـ) ازدواج کرده بود، و مورخ مشهور منهاج‌سراج از رجال دربار وی بایلیجیان چنگیزی از درملایست آمد، و چون حکومت خیسان و غور و بلاد تابعه آن از طرف چنگیز باو سپرده شد، خواهر زاده خود ملک شمس‌الدین محمد مهین را ولیعهد خود و مصاحب چنگیز خان قرار داد، و بنا بر آن محل اعتبار و مقرب دربار چنگیز یان گشت، چون رکن‌الدین بسال (۶۴۳ هـ ۱۲۴۵ م) درگذشت، شمس‌الدین محمد مهین بن ابی بکر کورت بجایش نشست، وی در (۶۴۴ هـ) با سالین نویسنده سپه سالار چنگیز یان بر ملتان حمله کرد، و ملوک لاهور و ملتان را مطیع نمود و به حکمرانی لاهور گماشته شد، ولی چنگیز یان بسبب طرفداری مسلمانان بروقبر کردند، وی بطایر بهادر حکمران تاتاری پناه برد، و حکمران تگین آباد (حدود قندهار کنونی) گشت و چون بحمايت مردم افغانستان (این نام دفعه اول در تاریخ از همین وقت ذکر شده تاریخ هرات سیفی ص ۱۶۳) متهم بود بنا بر آن از آنجا بحضور منگوخان رفت (۶۴۵ هـ ۱۲۴۷ م) و خان موصوف بیاس سوابق دود مانس حکومت تمام هرات و جام و باخزرو کوسویه و فو شنج و تولک و غور و فیروز کوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق را تا آب امو و فراه و سجستان و تگین آباد و کابل و تیراه و بسبب افغانستان تا شط سند به وی باز گذاشت، و حکمران مستقل تمام افغانستان کنونی تا کنار سند و خراسان بشمار آمد، و در

شده، از چین بخراسان گذشته، و بممالک دوردست غربی میرفت. و راه هندوسند از طریق پشاور و کابل و بلخ یا قندهار و هرات و سیستان را بط تجارتی امپراطوری چنگیز راتو وسیع داده بود، چون خوانین مغول بممالک اروپا هم از راه خراسان شدی اما این انکشاف تجارتی وقتی بوجود آمده که چنگیز مرد، و فی الحمله از شدت وحشت اولاد و نواسه های او کاست، شاهان چنگیزی بر افغانستان در سنوات ذیل حکم رانده اند:

* ۱- چنگیز (در افغانستان ۶۱۶-۶۱۸ هـ)

* ۲- اوگدای بن چنگیز (۶۱۸ هـ)

* ۳- چغتای بن چنگیز (۶۱۸-۶۳۹ هـ)

* ۴- تولی بن چنگیز (در حدود ۶۲۰ هـ)

* ۵- قراهو لاگوبن تولی بن چنگیز (۶۳۹-۶۴۹ هـ)

* ۶- ارغون بن ابا قابین هو لاگو (۶۴۳ هـ)

مدارک: طبقات ناصری - جامع التواریخ رشیدی - جهانکشیای جوینی تاریخ و صاف - ابن اثیر - دول اسلامیه - ایران پاول هورن - ایران از چنگیز تا تیمور از عباس اقبال - حبیب السیر - تاریخ گزیده - سیرت جلال الدین از محمد نسوی - تاریخ سند - تاریخ ادبیات ایران از براون - تاریخ ادبیات پشتو ۲ - روضة الصفا - مختصر الدول ابن عربی .

حدود (۶۴۶ هـ ۱۲۴۸ م) سرداران دربار خود رامامور کرد، تاشرف الدین بینک جی حکمران غور و هرات را که بر مردم ستم کردی بگرفتند و با تبعه او بکشتند. بعد ازان بسال (۶۴۷ هـ) ملک فخرالدین حکمران طالقان و ملک شمس الدین حکمران اسفزار و محمد عوض حکمران خوا ف و ملک شمس الدین حکمران گرزویان (در میمنه کنونی) و ملک عزالدین و حسام الدین و شمس الدین حکمرانان تولک و ملک علی مسعود ازابی و ملک تاج الدین حکمرانان فراه و نیز از سیستان ملک علی مومن و نصرا لدین نیسی بحضور شمس الدین مهین آمده انقیاد کردند، ولی ملک سیف الدین غرجستان از اطاعت سرباز زد و نیامد، بنابراین ملک مهین سرداران لشکر خود را بغرجستان فرستاد و سیف الدین را بگرفتند و در شهر هرات کشته شد (۶۴۷ هـ) یکسال بعد شمس الدین مهین از هرات بفره آمد، و لشکر سیستان را هم با خود گرفته به قلعه خیصار رفت و از آنجا بالشکر غور بسوی تکین آباد شد و خواست افغانستان را تسخیر کند (در آنوقت کلمه افغانستان بر سر زمین بین قندهار و غزنی تادریای سند اطلاق می شد) و امرای عظام این خطه اینها بودند :

- (۱) فخرالدوله والدین ملک شاهنشاه حکمران بزرگ افغانی که از پای تخت خود مستنگ (در بلوچستان کنونی) بر تمام افغانستان (محدود آنوقت) حکم میراند، و مالیات مغول را قبول نکرده بود.
- ۲- ملک میرانشاه داماد شاهنشاه (۳) ملک بهرامشاه بن شهنشاه (۴) ملک تاج الدین هرمو زتیری (در شمال قندهار کنونی) (۵) حسام الدین جاوول درزاوول (۶) پهلوان جلم (۷) سندان افغان (۸) احمد توری (۹) مهتر کیورا (۱۰) مهتر سیورا (۱۱) راناکنجر (۱۲) جمال الدین بهروز کپیرانی.

امیر شهنشاه افغانی چون تاکنون حکومت مستقل در مستنگ داشت، بملک شمس الدین پیشنهاد کرد که مالیات سالانه را معین کند تا آنرا فرستاده باشد و لشکر بدان دیار نیاورد، ولی شمس الدین تا حدود مستنگ پیش رفت و بسال (۶۵۱ هـ ۱۲۵۳ م) ملک تاج الدین برادر میرانشاه (حکمران ۵۰ فرسخ زمین از افغانستان) و ملوک دیگر افغانی نیز بوی تسلیم شدند، و شمس الدین در (۶۵۲ هـ) مستنگ را محاصره کرد، ولی امیر شهنشاه و بهرامشاه و میرانشاه با (۵) هزار مرد جنگی بقلعه خاسک پناه بردند، و بعد از چهار محاصره و هفت جنگ سخت شهنشاه و بهرامشاه بانود تن اقارب شان کشته شدند، ولی میرانشاه

بمردانگی بر قلب لشکر شمس الدین زد و برآمد و بسیستان پناه برد، تا که بسال (۶۵۸ هـ ۱۲۵۹ م) به مستنگ برکشت و در جنگی از دست لشکریان شمس الدین مهین کشته شد.

دیگر از مراکز افغانان حصار تیری بود که اکنون هم در شمال قندهار بفاصله ۴۰ میل بهمین نام موجود است. امیر این حصار الماز افغان بود که مکرراً لشکریان طایر بهادر و قرانوین و سالی نوین را بشکسته و به چنگیزیان اطاعت نموده بود، درینوقت که شمس الدین مستنگ را بگرفت بر حصار تیری نیز بتاخت، و الماز را بعد از بیکار شدن بکشت، و حصار را با امیر حسام الدین جاوول (مرادف زابل) سپرد (صفر ۶۵۲ هـ ۱۲۵۵ م) همچنین شعیب افغان که مردی دلیر و نامدار از امرای افغانی بود در اوایل شعبان (۶۵۳ هـ) از کشمیر برگشته در حوالی تکین آباد بر حکمران آل کرت بتاخت، ولی شمس الدین مهین بسرعت از خیصار رسید، او را در حصار کپیرا بکشت و بعد از آن به استیصال سندان افغان قوم سورانی بر سر شعیب متوجه گشت و او را در حصار اوکی (واقع بلوچستان حالیه) بعد از جنگهای شدید در میدان مقاتله بکشت. درین جنگ بزرگترین رجال جنگی مانند ملک عز الدین تولک و ملک تاج الدین یعنی و ملک تاج الدین کر دبیاد ت لشکر آل کرت میچنگیدند (اواسط ۶۵۴ هـ ۱۲۵۶ م) متعاقب این بیکار سران لشکری تادامنه های کوه سلیمان مخالفین را تعقیب و کشتار میکردند و حصار ساجی که مرکز دیگر امرای افغانی غفور بود نیز بعد از جنگهای شدید تسخیر گردید (۶۵۵ هـ) و شمس الدین، پهلوان مبارز الدین محمد نهی را در تکین آباد حکمران گذاشته بهرات رفت ولی یکسال بعد از ملوک سیستان که دم از استقلال میزدند، ملک علی بن مسعود را بکشت و برادر زاده اش ملک نصیر الدین و ملک علاء الدین را به مستنگ نفی کرد و سیستان را کاملاً مسخر گردانید و سیستانیان را خلع سلاح کرد (۶۵۶ هـ ۱۲۵۸ م) و چون سرکشان را تماماً مستاصل گردانید بسال ۶۵۷ هـ حصار بهکر کنار دریای سند را محصور کرده و بعد از اخذ هزار دینار و اموال زیاد پس گشت. و شمس الدین مهین بدینصورت تمام افغانستان را در تحت مرکزیت هرات درآورد، و وحدت مملکت را بعد از غوریان صورت خارجی داد. و با وجود ویرانیهای مادی و معنوی که از دست چنگیزیان بر بیکر این مملکت رنجه دیده وارد آمده بود این پادشاه غیور بداروی توحید سیاسی آنرا التیام داد.

بسال (۶۵۹ هـ ۱۲۶۰ م) چون ملک تاج الدین کرد بغاوت کرد، و به

قلعه مستنک بمدا میر هو بوامیر هر موز تیری سرداران افغان آمد ، افسران لشکر کرت ملك اختيار الدين تولك و محمد نهي و تاج الدین یعنی با آنها جنگها کردند و شمس‌الدین تا سال (۶۶۵ هـ ۱۲۶۶ م) در سفرهای دربار شاهان چنگیزی بایران و غیره مشغول ماند، و بسال (۶۶۶ هـ) در اراضی افغانستان تاتیراه جنگها نموده و آن مردم رامطیع و باجگذار گردانید. چون هرات درین اوقات میدان جنگ شهزادگان چنگیزی بود، لهذا شمس‌الدین مهین‌انزوا اختیار کرده در قلعه خیسار متحصن گردید، عاقبت شهزاده براق بدست لشکریان ابا قامنهزم شد و باز فرمان ایالات سابقه بنام شمس‌الدین مهین صادر گردید، و وی ربه هرات آوردند (۶۷۴ هـ ۱۲۷۵ م) ولی چون شهزادگان چنگیزی نخواستند ، شخص مقتدری از خراسان بر خراسان حکم راند، و نیز شمس‌الدین مهین شخصی بود که خراسان و افغانستان را وحدت سیاسی داده بود، لهذا از ترسیدند و با صفهانش طلب داشته و در تبریز بسال (۶۷۶ هـ ۱۲۷۸ م) مسموماً بکشتند .

بعد از شمس‌الدین مهین پسرش ملك ركن‌الدین (بقلب شمس‌الدین كهین) در سال (۶۷۷ هـ) بجای پدر در هرات نشست و به آبادی هرات و خراسان کوشید، و مراسم عدل و داد بنیاد نهاد و تا (۶۷۸ هـ) تمام قلاع غور و خیسار و غیره را بدست آورد، و بسال (۶۸۰ هـ ۱۲۸۱ ع) قلعت قندهار را نیز مسخر کرد، و پسر خود ملك علاء‌الدین را بنیابت خود در هرات گذاشت ، و خود وی در قلعه خیسار غور بنشست (۶۸۲ هـ ۱۲۸۳ م) و مانند پدر باشهزادگان چنگیزی روابط دوستانه حفظ کرد، و هند و نوین تاناری را که به آزار مردم در صفحات هرات دست بر آورده بود بگرفت و تاخت و تاز شهزادگان و خانه جنگی ها با زهرات را ویران نمود. و ملك شمس‌الدین كهین در همین احوال بسال (۷۰۵ هـ) از جهان رفت ، و ولی قبلا بسال (۶۸۳ هـ ۱۲۸۴ م) فرزند بزرگ وی ملك فخرالدین که از دست پدر محبوس بود از زندان برآمد و از خیسار بهرات شد، و از آنجا خوف و فوایه و دیگر بلاد خراسان را بگرفت (۶۸۵ هـ ۱۲۸۶ م) و بعد از دیدن نشیب و فراز در سال (۶۹۷ هـ ۱۲۹۷ م) در هرات بر تخت نشست و غازان خان حکومت او را از هرات تا آب سند وحد آمو به بر سمیت شناخت .

فخرالدین پادشاه عمران دوست و علم پرور ادیبی بود ، خطیب پوشنچی متخلص به ربیعی کتاب کرت نامه را بنام او نظم کرد، وی در سال

(۷۰۱ هـ ۱۳۰۱ ع) مکررا بر اسفزار تاخت ، ولی چون اولجا يتو چنگیزی بسطنت رسید بتبیریک او از هرات نرفت و بنابراین اولجا يتو دانشمند بهادر را باده هزار سوار بسرکوبی او بهرات فرستاد، فخرالدین یکی از دلوران غوری جمال‌الدین سام ربه حفظ قلعه هرات گماشت و خود وی به قلعه امانکوه رفت و سام مذکور دانشمند بهادر را کشته و لشکر او را منهزم کرد، اولجا يتو از شدت غضب امیر یساول و بوجای پسر دانشمند بهادر را باسی هزار سپاهی بر هرات دو انید ، درینوقت فخرالدین بمرد (۷۰۶ هـ ۱۳۰۷ م) و اختلاف سرداران و قحطی نیز سام غوری را مجبور به تسلیم قلعه نمود، و خود وی با همکاران بدستور یساول کشته شد . اولجا يتو حکومت هرات و اسفزار و فراه و سیستان و غور و غر جستان را بملك غیاث‌الدین محمد برادر فخرالدین سپرد (۷۰۷ هـ) چون از حضور اولجا يتو بهرات رسید غور و خیسار و اسفزار را نیز تسخیر کرد، و لی برخی از امراء اولجا يتو را بر و بدین نمودند، بنابراین در سال (۷۱۱ هـ ۱۳۱۱ م) او را باردوی خود خواست و تا (۷۱۵ هـ ۱۳۱۵ م) رخصت انصراف نداد، و در غیاب او دلای و بوجای مردم هرات را از ترس شورش مورد آزار و ستم قرار داده بودند ، و شهزاده داود خواجه یکی از شهزادگان عادل تاناری غزنه و بست و زابل و تگین آباد را بدست آورده بود، و لی غیاث‌الدین محمد بسال (۷۱۵ هـ ۱۳۱۵ م) از دربار اولجا يتو واپس به حکمرانی هرات تا اقصای افغانستان وحد آمویه فرستاده شد، درینوقت شهزاده گان چنگیزی و غیاث‌الدین علیشاه ملك بدخشان در حوالی سواحل آمو بهم افتادند، و از شبور غان تا بلخ و مرغاب میدان پیکار شد، درین جنگ بوجای بن دانشمند بهادر بقتل رسید و بسال (۷۱۶ هـ) آوجی بلا امیر نکود ریان بدست غیاث‌الدین کشته شد. و دیگر مخالفین خود را هم سرکوبی کرد، و قلاع خراسان و سیستان را فتح نمود و ملك قطب‌الدین رادر اسفزار و ملك ینا لتکین رادر فراه و ملك عبدالعزیز را در حصار زره با خرز و ملك فرخ زاد رادر تولك سرکوبی کرد، و بسال (۷۲۱ هـ ۱۳۲۱ م) پسر خود شمس‌الدین محمد رادر هرات جانشین گردانید و بادای حج رفت ، و همین غیاث‌الدین بود که امیر چوپان رادر (۷۲۷ هـ ۱۳۲۶ م) بقتل رسانید و در (۷۲۸ هـ) بدربار ابوسعید رفت و در (۷۲۹ هـ ۱۳۲۸ م) بعد از مراجعت سفر حج در هرات به مرد.

بعد از مرگ ملك غیاث‌الدین پسرانش ملك شمس‌الدین محمد (۷۲۹ - ۷۳۰ هـ) و ملك حافظ (۷۳۰ - ۷۳۲ هـ) و ملك معزالدین حسین

(۷۱۱-۷۷۱ هـ) بسطت رسیدند، واین ملک معزالدین ازمشاهیر آل کورت و مریبان علم و ادب است که مولانا سعدالدین تفتازانی مطول را بنام ۱ و نوشت و امیر مسعود برادر خواجه عبدالرزاق باشتینی (موسس سلسله سر بداران خراسان ۷۳۶-۷۸۸ هـ) در زاوه باو جنگ کرد و شکست خورد و حسین فایق آمد (۱۳ صفر ۷۴۳ هـ ۱۳۴۲ م) و ضربتی کاری بر حریف خود وارد آورد، و بعد از آن در یادغیس امرای اندخود و شیرغان را بشکست و چون امیر قزغن از ماورای آمو آمده هرات را محصور کرد در سال (۷۵۲ هـ ۱۳۵۱ م) با او صلح نمود، و سال دیگر چون به ماوراء النهر رفت، در غیاب او امیر باقر برادرش دزهرات دعوی شاهی کرد، ولی حسین بزودی برگشت و باقر را مجبور ساخت. معزالدین حسین بعد از ۳۹ سال سلطنت بسطت بسال (۷۷۱ هـ ۱۳۶۹ م) فوت کرد، و ملک غیاث الدین پسرش آمد، و خواهر زاده امیر تیمور را برای پسر خویش پیرمحمد بزنی گرفت، ولی امیر تیمور چون بسال (۸۳۰-۱۳۸۱ م) هرات را مستخر کرد ملک غیاث الدین را با پسرش پیرمحمد و برادرش محمد بماوراء النهر تبعید نمود و بسال (۸۳۴ هـ ۱۳۸۵ م) بقتل رسانید و سلسله آل کورت را انجام داد.

از معاصرین آل کورت در سیستان ملوک نیمروزند، که شرح شانرا در اواخر مبحث صفاریان داده ایم، و دیگر خانواده امرای کنار دریا می نرنک اند که هوتکان باشند، و اسلاف دولت هوتکی آینده افغانند، که در کوهسار کنار دریای ترنک در کلات غلزانی حکمرانی داشتند، و بر خلاف نازاچهای چنگیزیان مقاومت میکردند، که ازین جمله باباهوتک ولد تولر (متولد ۶۶۱ هـ متوفی ۷۴۰ هـ) شاعرو عارف حکمران پبنتون از مدافعین بزرگ مقابل چنگیزیان است که بعد از و شیخ ملکیار پسرش (حدود ۷۴۹ هـ ۱۳۴۸ م) از مشاهیر امرای جنگجو و شاعر پبنتو است که در کنار دریای ترنک در مقابل اعداء جنگها کردی و همین دو دمان در قرن دوازدهم هجری دولت هوتکی قندهار را تاسیس کردند (بشرح حال هوتکیان درین کتاب رجوع شود) شیخ متی خلیل (۶۲۳-۶۸۸ هـ) شاعر صوفی پبنتو، محمد بن علی بستنی مولف تاریخ سوری، احمد بن سعید لودی مولف اعلام اللودعی فی اخبار اللودی (۶۸۶ هـ) شیخ کتتمتی زی خلیل (حدود ۷۵۰ هـ) مولف لرغونی پستانه (افغانان قدیم) نیز از رجال علمی این دوره افغانستان اند.

آن کورت پادشاهان علم دوست و فاضل پرور عمران پبنتوی بودند در عصر شان علم و ادب و صنعت با وجود تاخت و تاز چنگیزیان فی الجمله شایب گرفت، دربار شان مجمع علماء و شعراء بود، کورت نامه ربیعی پوشنجه، مطول تفتازانی، تاریخ هرات، سامنامه و مجموعه غیائی سیفی هروی و زادالمسافرین و نزهة الارواح امیر حسینی غوری از مشهورترین مولفات دربار آل کورت است:

آل کورت هرات:

- ۱- ملک کورت حدود ۵۰۰ هـ
- ۲- تاج الدین عمان مرغنی حدود ۶۰۰ هـ
- ۳- عزالدین عمر مرغنی حدود ۶۰۰ هـ
- ۴- ابوبکر کورت حدود ۶۰۰ هـ
- ۵- رکن الدین خیسهار حدود ۶۴۳ هـ
- ۶- ملک شمس الدین محمد مهین بن ابی بکر کورت (۶۴۳-۶۷۶)
- ۷- ملک رکن الدین ملقب به شمس الدین کهین بن ابی بکر کورت (۶۷۷-۷۰۵ هـ)
- ۸- ملک فخرالدین ولد کهین (۷۰۵-۷۰۶ هـ)
- * ۹- ملک غیاث الدین محمد ولد کهین (۷۰۶-۷۲۹ هـ)
- ۱۰- ملک شمس الدین بن غیاث الدین محمد (۷۲۹-۷۳۰ هـ)
- ۱۱- ملک حافظ بن غیاث الدین محمد (۷۳۰-۷۳۲ هـ)
- * ۱۲- ملک معزالدین بن غیاث الدین محمد (۷۳۲-۷۷۱ هـ)
- ۱۳- باقر بن غیاث الدین محمد (۷۵۳ هـ)
- * ۱۴- ملک غیاث الدین پیرعلی بن معز الدین (۷۷۱-۷۸۳ هـ)

(به شجره نمبر ۶۱ رجوع شود)

ماخذ:

تاریخ هرات سیفی - مقاله تعدیل در نسب نامه آل کورت بقلم حبیبی در مجله آریانا - تاریخ ایران در عصر مغول از عباس اقبال - پته خزانه - لب التواریخ - تاریخ سیستان - تاریخ ادبیات ایران جلد ۴ - از براون - تاریخ ادبیات پبنتو جلد ۲ - ترک تیموری - حبیب السیر - روضه الصفا - طبقات ناصر.

تیمور (باملای قدیم تبر بمعنی آهن) مشهور به کور کان یعنی داماد و تیمور لنگ بن تراغای برلاس منسوب بدودمان چنگیز از نژاد قراقران نوین در شهر کش ماوراءالنهر به ۲۷ شعبان ۷۳۶ (۱۱ اپریل ۱۳۳۶ م) متولد و یکی از شاهان خونخوار و فاتحین بزرگ دنیا گردید. تیمور در سال (۷۶۱ هـ ۱۳۵۹ م) شهرت یافت و در شعبان (۷۷۱ هـ ۱۳۶۹ م) حکمران ماوراءالنهر امیر حسین رامغلوب نمود و ملقب به (صاحبقران) گردید، و بعد از تصفیة صفحات ماوراءالنهر بسال (۷۸۲ هـ ۱۳۸۰ م) از دریای آمو گذشته، اند خود و سرخس و پووشنج را بکشود، و به تسخیر هرات کمر بست، و غیاث الدین پیرعلی آخرین حکمداران آل کورت را از بین برد. حمله دیگر تیمور در حدود (۷۸۵ هـ ۱۳۸۳ م) در افغانستان بر سبزواری و فراه آغاز گردید و سیستان را تاراج و قتل عام و بصورتی تخریب کرد که خرابهای آن تا کنون هویدا است، و کله منارهای متعدد بنا کرد، درین سفر پست و قندهار را نیز تخریب نمود. تیمور تا آخر عمرش ۳۵ مرتبه از چین تا مصر و از دهلی تا استانبول و مسکو لشکر کشی و خونریزی کرد، که شرح فتوحات دیگر او بتاریخ افغانستان ربطی ندارد، ولی بسال (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷ م) چون وی بعزم تسخیر هند برآمد، با زبر مملکت ستمدیده افغانستان تاخت، و شهرهایی که بعد از تاخت و تاز چنگیزی، بدوران آل کورت معمور شده بودند، مجدداً تخریب گردید.

در همین سال تیمور خراسان را از فیروز کوه تازی بیسرش شاهرخ سپرد، و پیر محمد نواسه خود را کابل و غزنه قندهار داد، پیر محمد در کوه سلیمان تاجبازی سندی با افغانان (اوغانان) پیکار نمود و اچه را محاصره کرد و با گماشته کان سا رنگخان در آویخت، و ملتان را نیز بعد از محاصره شش ماه تسخیر کرد. تیمور نیز برای اندراب از هندو کش بگذشت و بعد از فتح کابل بسپهر لغمان برآمد و از آنجا بطرف شمال با کافر های سیاه پوش (کیتر) (صورتیست از کداره لقب کوشانیان کوچک = قیدار) که اکنون هم بهمین نام یاد میشوند جنگها کرد، و در حدود چغان سرای کتیبه فتوحات خود را در کوه بکند، که تا کنون موجود است. بعد از این روی بهند آورد و در ۱۲ محرم ۸۰۱ هـ ۲۴ سپتمبر ۱۳۹۸ م از معبر نیلاب سند گذشته و هندوستان را تادهلی غارت و بکلاک نفر را قتل عام نمود

درین سفر جنگی دوازده هزار سوار افغان بسر کردگی ملک بهاءالدین جلوانی و ملک یوسف سروانی و ملک حبیب نیازی با وی بودند. تیمور بعد از تخریبات و تاسیس امپراطوری بزرگ بسال (۸۰۷ هـ ۱۴۰۴ م) در ۱۷ شعبان بعمر ۷۱ سالگی درگذشت و در سمرقند دفن شد.

در حین مرگ تیمور حکمران کابل و افغانستان از آمو و بلخ تادریای سبند، پیر محمد ولد غیاث الدین جهانگیر بن تیمور بود، وی عمری را به لپو و فسق میگذرانید، بنابراین خلیل بن میرانشاه بن تیمور در سمرقند رمام امور بدست گرفت و تا (۸۱۲ هـ ۱۴۰۹ م) بر برخی از حصص ماوراءالنهر حکم میراند، ولی شاهرخ پسر تیمور در هرات بمه رمضان (۸۰۷ هـ) بر تخت نشست، وی از شهریاران بزرگ و علم دوست و عمران پسند شرق است که زیاده از ۲۰ سال در هرات حکم راند، و تمام جراحات فتوحات چنگیزی و تیموری را در افغانستان مرهم گذاری نمود، عمارات مجلل و مدارس و خانقاهای باشکوهی که آثار آن هنوز در هرات و تمام خراسان مانند مسجد بقعه رضوی مشهد پدیدار است بوجود آورد، نام وی و ملکه او (کوه رشاد) به علم دوستی و ادب پروری و عمران و عدالت مشهور است، وی در سال اول سلطنت، شورش سلطان علی سبزواری را فرو نشاند و بسال ۸۰۸ هـ سلطان حسین نبیره تیمور و امیر سلیمان شاه را مستاصل کرد، و میرزا الغ بیگ فرزند وی اند خود و شبرغان را بدست آورد، و حکمرانی تمام خراسان تا طوس و نسا پور بدو سپرده شد. و چون ملک صالح پسر ملک اسماعیل از هند بغور آمد، و بهمدستی محمد سپهبد غوری در آنجا شورش انداخت امیر لقمان برلاس و امیر حسین جاندار آن حادثه را فرو نشانند (۸۰۹ هـ ۱۴۰۶ م) و یکسال بعد شاهرخ بدفع پیرعلی تاز ببلخ روی آورد. چون پیرعلی بهندو کش کریخت، شاهرخ تمام صفحات شمالی افغانستان را تا طخارستان و ختلان پاک نمود (۸۱۰ هـ) در شهر (۸۱۱ هـ) بنالتکین، شاه اسکندر و پهلوان شمس دراز را در فراه بعد از محاصره مطیع گردانیده قلعه اوک و جوین را بکشود، و شاه قطب الدین بن ملک محمود را در زره سیستان پس نشانند، و آن ولایت را به پهلوان جمال سپرد و ولایت قندهار و غزنه و کابل را تاجبازی سبند به پسرش میرزا قید و ولایت بلخ و طخارستان و بدخشان را به میرزا ابراهیم نامی تفویض کرد و شیخ زین الدین خوافی را بامارت سیستان فرستاد (۸۱۲ هـ) و چون در قندهار زین الدین برادر امیر تومان قندهاری پسر محمود امیر کتلو مشهور به پیرک و مود و دگر مسیری مخالفتی واقع شد، هر دو

بهرات آمدند و در نتیجه حکومت آنجا به پیرک معوض و مودود به دربار هرات مقرر گردید (۸۱۳ هـ ۱۴۱۰ م).

در اوایل (۸۱۴ هـ ۱۴۱۱ م) از طرف پادشاه هند خضر خان فاضی ملتان بصفه سفارت بدربار شاهرخ آمده و در یاد عیسی بحضورش رسید، بقول عبدالرزاق سمرقندی بنام شاهرخ در هند خطبه خوانده و سکه زده بودند.

در سال (۸۱۵ هـ ۱۴۱۲ م) شاه بهاء الدین حکمران بدخشان از اطاعت سر باز زد، و لشکر یان شاهرخ از بغلان و اشکمش برید خشان تاختند، و به تعقیب بهاء الدین تا پامیر رفتند، و حکومت آن ولایت را پادشاه محمود برادر بهاء الدین دادند، ولی چهار سال بعد میرزا سیور غمتمش حکمران بدخشان شد، و در سال (۸۱۶ هـ ۱۴۱۳ م) حصار اختیارالدین شهر هرات که فخرالدین کورت ساخته و در یورش های تیموری ویران شده بود، با مرشاهرخ مجدداً تعمیر شد، و چون بسال (۸۲۰ هـ ۱۴۱۷ م) بین دو نفر حکمداران بومی پسر سیفل قندهاری و ملک محمد نزاع افتاد و افغانان قندهار نادریای سند و گرمسیر شورش کردند شاهرخ صدرالدین ابراهیم صدرعالی را بصوب هزاره فرستاده و کلانتران آنها را بخدمت شاه آورد، و لشکریان بدخشان با میرزا سیور غمتمش و سپاهیان سیستان با ملک قطب الدین یکجاشده در رکاب شاهرخ ب قندهار تاختند و امرای هزاره با کلانتران بر عمل افغان در تحت قیادت خواجه لقمان (نعمان) از حدود غزنه آمده و اطاعت کردند و کابل به میرزا قیدوس سیرده شد و شاهرخ از راه افریق کنار هلمند بهرات بازگشت، و امیر عبدالصمد را بحکومت گرمسیر و امیر حسام را بکوتوالی قندهار منصوب کرد، ولی چون میرزا قیدو طغیان کرده و بعد از جنگ ناب اوبه دستگیر و در هرات محبوس گشت شاهرخ و لایت کابل و غزنه و قندهار و افغانستان را تا حدود دهند و سند بفرزند خود میرزا سیور غمتمش داد (۸۲۱ هـ) و وی مدت نه سال حکمران تمام افغانستان بود. تا که در محرم (۸۲۰ هـ ۱۴۲۶ م) در شهر کابل از جهان گذشت و شاهرخ تمام آن ولایت را بفرزند او میرزا سلطان مسعود داد. شاهرخ بر مملکتی فسیح از سیحون تا بحیره عرب و از قاصی غربی فارس تا کنار دریای سند مدت (۵۰) سال موفقانه حکم راند، و بعمر ۷۱ سالگی به ۲۵۵ ذیحجه (۸۵۰ هـ ۱۴۴۶ م) درری از جهان رفت بعد از وفات شاهرخ در مملکت فسیح وی بین شاهزادگان تیموری نفاق و مجادله افتاد، و الخ بیگ فرزند عالم و منجم وی (مولف زیج الخ بیگ و اولوس اربغه و موسس

رصد تاه سمرقند ۸۴۱ هـ) در سمرقند بچایش نشست و بالشکر خود ببلخ آمد و ولایات شمالی افغانستان را بدست آورده و فرزند خود میرزا عبداللطیف را حکمران آن گردانیده خود وی بسمرقند رفت (۸۵۱ هـ) ولی در همین وقت میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن شاهرخ به هرات قبضه کرد، و برای مقابله عبداللطیف بر بلخ و شبورغان بتاخت، اما بدون نیل مرام بعد از تخریبات و ترکتازی بهرات برکشت (۸۵۱ هـ ۱۴۴۷ م) الخ بیگ لشکر ماوراء النهر و ختلان و قندوز و بغلان و بدخشان را تا مینه و فاریاب فراهم آورده بسوی هرات پیش رفت، ولی میرزا علاء الدوله بالشکر خود از راه کوتل سنجاب بمقابله برآمد، و در قرنا ب ۱۴ فرسخی هرات باهم جنگ کردند، که لشکر میرزا علاء الدوله شکست خورد و خودش به مشهد پیش برادر خود میرزا ابوالقاسم یا برگر یخت و الخ بیگ سید عماد الدین را وزارت و مولانا قطب الدین احمد امامی را قضای اعلی داده و بصوب مشهد روی آورد (۸۵۲ هـ) در غیاب وی امیر زاده یازغلی و امیر سلطان ابوسعید که در حصار نزه تو هرات محبوس بودند از زندان برآمده در هرات فتنه بر پا کردند الخ بیگ از مشهد روی بهرات نهاد و بیرون شهر را غارت نموده و حکمرانی آنها را به میرزا عبداللطیف گذاشت و خود وی از آمو گذشت (۸۵۲ هـ) میرزا عبداللطیف بعد از ۱۵ روز هرات را بمیرزا ابوالقاسم بابر که از سر حسن پیش می آمد گذاشته و خودش به بلخ گریخت. بابر میرزا هرات را بدست آورد و امیرزاده یازغلی را بکشت (اواخر ۸۵۲ هـ) بعد ازین بابر میرزا سیستان و نیمروز را هم ضمیمه مملکت خویش ساخت، ولی چون علاء الدوله برادرش در بلخ و بدخشان شورش کرد، بابر بالشکر هرات او را به کوههای بدخشان رانده و ولایات شمالی را از بدخشان تا مرغاب با میرزا صرالدین و امیر مبارز الدین هزاراسپی بسپرد (۸۵۴ هـ) بابر میرزاتا (۸۶۱ هـ ۱۴۵۸ م) بهرات و سیستان و ولایات شمالی افغانستان تا بدخشان و خراسان را بملطنت رانده و در همین سال درگذشت، اما عبداللطیف در بلخ برخلاف پدر خود علم شورش افراشت، و بسال (۸۵۳ هـ ۱۴۴۹ ع) پدر خود الخ بیگ و برادر خود عبدالعزیز را بکشت و یکسال بعد خود وی هم کشته گردید (۸۵۴ هـ ۱۴۵۰ م).

دیگر از تیموزیان مشهور هرات سلطان ابوسعید کورگان بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور است که در سال (۸۶۱ هـ ۱۴۵۶ م) بر تخت سلطنت هرات نشست، وی نیز برزابلستان تا قاصی خراسان و توران

حکمراند و گوهر شادملکه معروف شاهرخ رابسال (۸۶۲ هـ) بکشت ،
و تامدت ده سال بکامرانی حکومت راند، و ولایات کابل و غزنه و افغان را
تأحد و دهند وستان بفرزند خود میرزا الخ بیگ داده بود و برخی از لشکریان
این شهزاده تا بدروازه ملتان پیشرفت کردند (۸۷۳ هـ)

امادر ولایت بدخشان میرزا سلطان ابوبکر فرزند دیگر ابوسعید
(۸۶۵ - ۸۸۴ هـ) حکم راندی که از طرف یکی از شهزادگان محلی بدخشان
مورد حمله قرار گرفت، ولی شهزاده مذکور نیز کشته گردید کذا لک
ولایت قندهار و گرمسیر را به پسر دیگر خود میرزا سلطان مراد داده بود
تا که بسال (۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م) در جنگی بدست اوزون حسن گرفتار و قتل
گردید .

یکی از رقبای بزرگ ابوسعید، سلطان حسین بن منصور بن بایقرا
بن عمر شیخ بن تیمور است که پادشاه علم دوست فاضلی بود و بعد از
حکمرانی طولی که در ایران و ماوراءالنهر کرد و نشیب و فراز زیبا دی
دید، چون سلطان ابوسعید در هفت فرسخی قرا باغ اران شمال ایران
در مقابل سپاه امیر حسن بیگ هزیمت دیده و اسیر و کشته گردید
(۱۴ رجب ۸۷۳) پس سلطان حسین روز جمعه دهم رمضان (۸۷۳ هـ
۱۴۶۸ م) در هرات بر تخت سلطنت نشست، دوره پادشاهی او نیز مانند
شاهرخ دوره طراوت علم و ادب و صنعت بود، وزیر معروف وی امیر علی
شیر نوایی در امور جهان داری و علم و ادب یکتا بود (متوفی ۱۲ جمادی الثانیه
۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م) واعظ کاشفی، علامه جلال الدین دوانی و مولانا جاسم عالم
وصوفی معروف، و میرخواند و خواندمیر و عبد الرزاق سمرقندی مورخان
معروف این دوره اند. بهزاد نقاش زبردست هرات در عصر او بود، و از
آثار عمرانی سلطان حسین بایقرا تعمیر مزار منسوب بحضرت علی است
در خواجه خیران بلخ (مزار شریف امروزی شمالی افغانستان) در عصر
او امیر ابواسحاق ترخان حکمران بلخ و میرزا سلطان حسین حاکم شبورغان بودند
چون هر دو در گذشتند میرمغول ببلخ و ملک یحیی بوسیسستان والی
شدند و در حدود (۸۷۴ هـ ۱۴۶۹ م) میرزا محمد عمر یکی از شهزادگان
تیموری به تسخیر گرمسیر از هرات فرستاده شد، و نظام الدین احمد
بر لاسی که حاکم قندهار بود تسلیم گردید، و میرزا محمد عمر حکمران
آنجا شد، همچنان خود سلطان حسین قلعه نره تو را کشوده و سوا حل
مرغاب را از مخالفین پاک نمود. ولی بسال (۸۷۵ هـ ۱۴۷۰ م) موقعی که
حسین در حوالی خراسان مشغول زدو خورد با قبایل ترکمن بود، یادگار

میرزا برادرش هرات را ضبط کرد، اما سلطان حسین با هزار سوار از
میمنه و فاریاب گذشته و یادگار رادر هرات بحالت خواب گرفته و بکشت
و خود سلطان حسین بعد از سلطنت ۳۹ ساله ۱۱ ذیحجه (۹۱۱ هـ
۱۵۰۵ م) بعمر ۷۰ سالگی از جها نرفت . (عکس ۶۲-۶۳)

در حالیکه نفوذ سیاسی و علمی دولت هرات تا استانبول و هندوستان
جنوبی رسیده بود، و سلاطین آل عثمان از استانبول و محمود گارا و وزیر
ادیب و معروف دولت اسلامی هند جنوبی، بدر بار هرات و بامولانا جاسم
مکاتبات سیاسی و علمی داشتند.

دولت مرکزی قوی هرات بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در دست
شهزادگان اوبدیغ الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بود، ولی متأسفانه
آن دولت مدنیت دوست و عمران پسند که هرات را مرکز علم و ادب و صنعت
آسیا گردانیده بود، و از کنارهای سند تا قاضی ایران و نهر سیحون تا
بحیره عرب بسط نفوذ سیاسی داشت باز بدست یکنفر منسوب به نژاد
چنگیزی شیبک خان بر باد فنا و ویرانی رفت، و اختلافات مذهبی سنی و
شیعه در جنگهای اوزبکان و صفویان نیز هرات زیبارا ویران نمود.

شاهان تیموری هرات :

- * ۱- تیمور بن تراغای (۷۷۱-۸۰۷ هـ)
- * ۲- شاهرخ بن تیمور (۸۰۷-۸۵۰ هـ)
- * ۳- الخ بیگ بن شاهرخ (۸۵۰-۸۵۴ هـ)
- * ۴- عبداللطیف بن الخ بیگ (۸۵۳-۸۵۴ هـ)
- * ۵- ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ (۸۵۱-۸۶۱ هـ)
- * ۶- ابوسعید کورگان بن محمد میرانشاه بن تیمور (۸۶۱-۸۷۳ هـ)
- * ۷- سلطان حسین بن غیاث الدین منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور .

(شجره انساب تیموریان دیده شود)

مآخذ :

ریاض الإنشاء محمود گاوآن - مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی
تاریخ ایران در دوره مغول از عباس اقبال - تاریخ ادبیات ایران بعهد
مغول از براون - رهنمای افغانستان - دائرة المعارف اسلامی - حبیب السیر
روضه الصفا -

در حدود (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷ م) که تاخت و تاز تیمور در صفحات افغانستان جاری بود در درزه های کتر خانواده محلی حکمرانی داشتند که آنها را بلقب (سلطان) میخواندند این دودمان در دره بیچ کتر مرکز داشتند. و افسانهای محلی آنها را با اولاد ذوالقرنین منسوب میدانستند. از مشاهیر این دودمان سلطان یکهل و سلطان بهرام دو برادرند فرزندان سلطان کهچامن بن هندو که سلطان یکهل از لغمان تا کتر و باجور و سوات و کشمیر حکم میراند و موضع یکهلی (واقع ضلع هزاره صوبه سرحد) منسوب باوست و در دره های کتر کتیبه هایی از او باقی مانده است و بعد از او سیرانشی در سوات بهم آویختند، و جنگی عظیم کردند.

اما سلطان بهرام لغمان و ننگرهار را بتصرف آورده و برخی از مخالفان خود را به پشاور نفی کرد و مرکز حکمرانی او پایین دامنه سپین غر بود. و بعد از برادر اراضی متعلقه را تا کشمیر بدست آورد، و بر مملکتی از حدود کابل تا کشمیر حکم راند. و بعد از او سلطان تومنا زمام حکمرانی بدست گرفت، ولی حکمرانی این خاندان در سلاسل کوه های شنوار و کترو سوات و باجور تاضلع هزاره و کشمیر محدود مانده در دامنه های کوه سوادشتهای کابل و ننگرهار و پشاور مهاجرت های اقوام پښتون صفحات قندهار و مجرای نهر ارغسان در عصر اولاد تیمور آغاز شد. عشایر کند و زمند، بسبب اختلاف مجاورین و کمی مراتع از صفحات قندهار کوچیده بکابل آمدند، و مردم دیگر از گومل و غیره به آنها متحد شده در ده های کابل میزیستند، و حکمرانان آنها مداد و مدو و شیخ عثمان بودند، و در حدود (۸۷۰ هـ ۱۴۶۵ م) که میرزا الخ بیگ بن سلطان ابو سعید کوزگان حکمدار کابل بود، تمام سرکردگان این قبایل را بامنک سلطان شاه فراهم آورده و بکشست، ولی برادر زاده سلطان شاه یوسفزایی (احمد) ازین ملحمه نجات یافت و مردم ترکلانی را در لغمان جایگزین ساخت. اما در حصارک جنگی عظیم بین یوسفزایی و مهند زایی روی داد که در نتیجه مهندزایی صفحات ننگرهار را بگرفتند و یوسفزاییان روی به باجور و بنیر و سوات آوردند، مردم بومی آنجا که دلازاک بودند از آنها گریخته به پشاور (پشاور) پناه بردند، و مردم یوسفزایی سردار شامانی را که جلو نامداشت بکشستند و بر تمام اراضی اشغرو دوابه شمال پشاور قبضه

کرده از ناوگی تارهند (باجور) بدست آوردند، در اینوقت حکمرانان یوسفزایی ملک احمد و ملک ملی بودند، و این شیخ آدم معروف به (ملی) بن یوسف از عشیره سره بنی پښتون است که پیشوا و حکمران بزرگ قوم یوسفزایی و مقنن (LAW-GIVER) معروفی بود مشهور به تقوی و فضیلت، وی کتابی را در قوانین اجتماعی و رسوم قومی و تقسیم اراضی در حدود (۸۲۰ هـ ۱۴۱۷ م) نوشت که نام آن (دفتر شیخ (ملی) است و یوسفزاییان تا چهار قرن بعد هم اراضی موروثی را بر اساس قوانین دفتر تقسیم میکردند، درین قوانین اراضی مزروع و چراگاه و مسکن بر اساس عدالت و مساوات تقسیم شدی، و بعد از ده سال بر حسب افزایش یا کمبود افراد خانواده ها تجدید میشد، و این کتاب از آثار قدیم نثر پښتو بود، و در آن تاریخ مهاجرت این قبایل با شرح اسباب اقوام پښتون مندرج بود.

بعد از شیخ ملی زمام اقتدار یوسفزاییان بدست کجوخان را نی زائی آمد (حدود ۹۰۰ هـ ۱۴۹۴ م) کجوخان نیز کتابی را که تکمله دفتر شیخ ملی بود در شرح تاریخ یوسفزایی و تکمیل و ترمیم قوانین موضوعه شیخ ملی نوشت و مدت ها حکمران و قاید این اقوام بود و به مدد (۱۲) هزار سوار در شیخ تپور باغوریه خیل جنگ کرده آنها را بشکست، و جنگ مهم دیگر یوسفزایی با دلازاک در لنگر کوت بود که دلازاک را شکست آخرین دادند، بعد از کجوخان دو نفر مرزبان یوسفزایی شاه منصور ولد ملک سلیمان و سلطان ویس سواتی حکمرانان این صفحات بودند که در حدود (۹۱۰-۹۲۵ هـ) فرمانروایان محلی شمرده میشدند و با بر باد خترشا و منصور بی بی مبارکه ازدواج نمود، و همچنین سلطان علاءالدین سواتی و طاووس خان از مشاهیر معاصر با برند که وی ذکر بی ازین رجال دارد.

مشاهیر این حکمرانان :

- ۱- سلطان یکهل کنری بن کهچامن بن هندو (حدود ۸۰۰ هـ)
- ۲- سلطان بهرام بن کهچامن (حدود ۸۱۰ هـ)
- ۳- سلطان تومنا (حدود ۸۱۵ هـ)
- ۴- ملک احمد یوسفزایی (حدود ۸۱۵ هـ)
- ۵- شیخ آدم ملی بن یوسف (حدود ۸۲۰ هـ)
- ۶- کجوخان زائی زائی (حدود ۹۰۰ هـ)

- ۷- شاه منصور ولدماک سلیمان (حدود ۹۱۰ هـ)
 ۸- سلطان ویس سواتی (حدود ۹۱۰ هـ)
 ۹- سلطان علاء الدین سواتی حدود (۹۱۰ هـ)
 ۱۰- طاروس خان (حدود ۹۱۰ هـ)

تیموریان هند

نغز ارغونیان واوزبک وصفویان (۹۱۰-۱۱۵۱ هـ)

در اواخر عصر تیموریان هرات ظهیرالدین محمد بابر ولد عمر شیخ میرزا ولد ابوسعید کوزگان سلطان سابق الذکر هرات روز (۵) رمضان سال (۸۹۹-۱۴۹۳ م) در اندجان فرغانه بسن ۱۱ سالگی بر تخت نشست درینوقت شهزاده کان هرات بین خود بزد و خورد مشغول بوده و سلطنت هرات ضعیف و فتور دیده بود، چون بابر از طرف پدر مادر منسوب به چنگیز و تیمور بود، بنابراین با وجود صغر سن توانست موفق بحفظشاهی گردد، درینوقت عم او سلطان احمد میرزادز سمرقند و سلطان محمود میرزا دزقندوز بدخشان حکم میراندند و بابابر اختلاف داشتند، و برادریا بر جهانگیر میرزا نیز رقیب وی بود، که این مخالفین و رقبای دیگر بابر اورا از اندجان کشیده، و شیبانی خان (۹۰۵-۹۱۶ هـ) بن ابراهیم از نژاد جوچی بن چنگیز برسمرقند تصرف نمود، و بابابر در آویخت، که شرح وقایع آن مربوط بتاریخ افغانستان نیست.

بهر حال بابر تا (۹۰۹-۱۵۰۳ م) در مقابل شیبانی جنگ کرده، و چون حریف را قوی دید، روی باافغانستان نهاد و در همین سال از جیحون گذشت و پیش خسرو و شاه حکمران بدخشان بقندوز آمد، و بعد از کمی هشت هزار سوار و پیاده لشکر خسرو را بدور خود فراهم آورده و خسرو را بسوی میمنه به پناه بدیع الزمان میرزا شهزاده تیموری آنجا عقب نشانید، و اموال خسرو را تصاحب نمود، و بالشکر یان خسرو و سه چهار هزار خانواده مغولی از قندوز بکابل روی آورد. اما حکمران کابل درینوقت عبدالرزاق میرزا پسر کوچک الخ بیگ میرزا بود، که امور حکومت اورا شیرم زک (زکی) نامی در دست داشت، و بزرگان کابل چون امیر محمد یوسف و محمد قاسم بیگ و امیر یونس علی وی را در دیوانخانه سلطانی بکشتند. همدرین اوقات حکمرانی قندهار و گرمسیر جنوبی افغانستان بدودمان امیر ذوالنون ارغون بن میرحسن (در روایات بلوچی مشهور به زنو) تعلق داشت، و این امیر ارغون از ملازمان ابوسعید کورگان بود که سلطان حسین بایقرا به حکمرانی غور و غرjestان، و زمین داورش مقرر کرده بود. وی بسال (۹۰۴ هـ) قبایل هزاره و نکدری رامطیع گردانیده و در ازای آن حکومت فراه و غور و قندهار یافت و بسال (۹۰۲ هـ ۱۴۹۶ م) بشهزاده بدیع الزمان دختر خود را داده و با او در عصیان برخلاف پدرش

مدارک :

- تاریخ مرصع - تذکره الابرار والاشرار - تاریخ پشاور - حیات افغانی
 نسب نامه افغانه مجله آثار عمیقہ هند - سالنامه های کابل - پته خزانه -
 تاریخ ادب پشتو ج ۲ - خورشید جهان - صولت افغانی - با بر نامه -

سلطان حسین میرزا امداد کرد و در (۹۰۴ هـ ۱۴۹۸ م) هرات را بگرفت چون بدیع الزمان پربلیخ مستولی شد ارغون سیستان را بگرفت و چون سلطان حسین بایقرا در (۹۱۱ هـ) بمرد نفوذ ارغون افزونی گرفت و از قندهار بروایت شمال و بولان و مستنک (بلوچستان حالیه) تاجازی سند قبضه کرد و خودش در محاصره هرات و جنگ شیبانی کشته گردید (حدود ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م) امداد و پسرش شاه بیگ و محمد مقیم ارغون از قندهار تادریای سند حکم میراندند و باشیبانی خان بعد از فتح هرات صلح کردند چون زکی کشته گردید و امور کابل مختل ماند، محمد مقیم ارغون از کرمسیر قندهار بر کابل تاخت و بسال (۹۰۸ هـ) میرزا عبدالرزاق را به لغمان عقب راند و کابل را بگرفت، و دختر الخ بیگ را بکنکاح آورد. و قتیکه بایسر از طرف شمال از هند و کش بگذشت و محمد مقیم از کابل بقندهار رفت بابر کابل را بدست آورد (۹۰۹ هـ ۱۵۰۳ م).

محمد مقیم در قندهار به تجهیز لشکر پرداخت و بابر بصوب غزنی برآمد تا کلات غزانی پیش رفت، و جهانگیر میرزا برادر خود را بحکومت غزنی مقرر کرد (۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م) یکسال بعد تمام شهزادگان تیموری افغانستان بر کفار مرغاب در مقابل قوت روز افزون شیبانی جمع شدند، و بابر را هم دعوت نمودند، بابر چون خبر وفات سلطان حسین را شنیده و بقول خودش دغدغه هزی در دل داشت، از راه هزاره و اویماق بروچاق رفت، و در منزل کل باغان باشهزادگان مذکور ملاقی شد (جمادی الاخری ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م) چون شیبانی بجنگ اقدام نکرد، و خبر اختلال کابل نیز به بابر رسید. در زمستان شدید بکابل باز آمد، و تلفات سنگین در راه دید. چون در غیاب وی برخی از سران کابل جان میرزا عم بابر را به پادشاهی برداشته بودند، پسدا بعد از وصول بابر مشاوریه بقندهار و سیستان مفرور شد، و شیبانی چون در همین اوقات بر بدخشان حمله آورد تا ناصر میرزا برادر کوچک بابر را بکابل عقب راند.

بابر در افغانستان بعد از چنگیز و تیمور پادشاه نیرومندی بود که با قبایل افغانی که در مراتع و کوهسار خود بحیات کوچی گری و تسریه اغنام و احشام زندگانی میکردند در آویخت، و آن تلفات سنگین سفر هرات را بقارت قبایل غلجی جنوب شرق غزنی تلافی نمود (۹۱۳ هـ).

در همین سال چون شیبانی خان بعد از تاخت و تاز هرات تافراه و کرمسیر رسید، بنابراین بابر از کابل برآمد و در قندهار بموضع خالیشک پادشاه بیگ و محمد مقیم ارغونی جنگ کرد، و بعد دو هزار لشکر خود

قندهار را بدست آورده و شاه بیگ بمستنک و مقیم بر زمینداور گریخت. بابر ایالت قندهار و زمینداور را به برادر خود ناصر میرزا داده عازم کابل گردید، ولی بمران ارغون که به شیبانی پناه برده بودند، به مدد شیبانی واپس بر قندهار تاختند و ناصر میرزا را بکابل راندند، شیبانی قندهار را به شاه بیگ سپرد و خودش به خراسان برگشت (۹۱۳ هـ).

بیشتر گفتیم که میرزا عبدالرزاق از دست محمد مقیم شکست خورده و از کابل بحدود شرقی افغانستان گریخت، و در ننگرهار بمده علی شیکور سیستانی و محمد علی شیبانی و عبدالله صف شکن و نظریه یعقوب و غیره علم شاهی افراسنت با بر در سال (۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م) برویت تاخت و با سه چهار هزار فوای او در ننگرهار جنگ کرده و عبدالرزاق را بکشت، و نیز زیر زامی را که در بدخشان با بابر مقابله میکرد، بذریعه جان میرزا عم خود از بین برد. در همین اوقات که بابر در کابل و بدخشان مشغول بود و بساط حکومت شهزادگان تیموری بذریعه شیبانی خان از هرات برجیده شد، و شیبانی بر تمام خراسان تا قندهار تصرف کرد، بنابراین شاه اسمعیل پادشاه صفوی در سال (۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م) بمرو آمد و شیبانی را در آنجا حصار سازت و به ۲۶ شعبان شیبانی (۱۵) هزار نفر بر صفویان تاخت، و ده هزار نفر او بزرگ با خود شیبانی درین جنگ کشته شدند، و شاه اسمعیل در بهار (۹۱۷ هـ ۱۵۱۱ م) تا آمویش رفت و واپس بهرات آمد، چون رقیب بزرگ بابر شیبانی خان در جنگ صفویان قتل شد، بنابراین بابر فرصتی بدست آورد و از کابل و بلخ با (۶۰ هزار نفر) بر ماوراء النهر تاخت، و بعد از فتوحات زیاد تا (۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ م) آن بلاد مفتوحه واپس از دستش رفت و بنا کامی بکابل برگشت.

چون بابر در ماوراء النهر با رقبای آهنین مقابل بود بعد ازین به آنسو توجهی نکرد، و خواست بفتوحات ممالک فسیحه هند پردازد، بنابراین در کابل مراتب ابتدائی کار را مهیا کرد و از (۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م) تاخت اولین خود را بر هند آغاز نمود، و از معبر نیلاب سند تا بهره پنجاب رسید، و آن نواحی را به حسین بیگ آنکه سپرده بر ولایت کهکرا و قلعه برها له حمله کرد، و ولایت بین بهره و سند را به محمد علی سپرد، و بکابل برگشت و در راه قبایل یوسفزانی شمال پشاور را بخود طرفدار ساخته و دختر شاه منصور کلاتر یوسفزانی را بزنی گرفت.

و باین وسیله توانست مانند سبکتگین (که مادر محمود را از افغانان زابلی گرفته بود) قبایل دلیر و آهنین افغان را بخود متمایل سازد، و